

سوره «اعراف» (۷)

الف - سال نزول

مفسرین سوره اعراف را به استثنای چند آیه (آیات ۱۶۱ تا ۱۶۵ درباره اصحاب السبت) مکی می دانند. اما جدول تنظیمی در کتاب «سیر تحول قرآن» نشان می دهد که از آیه ۲۰۵ آیه ۷۷ آن (بیش از یک سوّم) در مدینه نازل شده است. مطابق این جدول، آیات این سوره که به دو بخش: الف (بحث انبیاء با امم گذشته)، ب (قیامت و توحید و امت موسی) تقسیم شده، در چهار گروه نازل شده است؛ دو گروه در سال های ۹ و ۱۰ بعثت (مکه) مربوط به موضوع «الف»، و دو گروه در سال های ۳ و ۴ هجرت (مدینه)، مربوط به گروه «ب» به ترتیب ذیل:

۱- آیات ۱ ← ۵۶ موضوع (آدم - قیامت - توحید) سال نزول ۳ و ۴ هجری (در مدینه)

۲- « ۵۷ ← ۱۵۴ » بحث انبیاء با امم گذشته « ۹ و ۱۰ بعثت (در مکه)

۳- « ۱۵۵ ← ۱۷۵ » امت موسی - قیامت - توحید « ۴ هجری (در مدینه)

۴- « ۱۷۶ ← ۲۰۵ » بحث انبیاء با امم گذشته « ۱۰ بعثت (در مکه)

همانطور که ملاحظه می شود در این سوره نیز مانند سوره های گذشته، قصدی در کار بوده که نظم ظاهری بشری (زیر هم قرار دادن موضوعات مشابه) درهم ریخته شود و آیات به صورت درهم ترکیب شود، در این سیستم گرچه به نظر می رسد بی نظمی و درهم ریختگی وجود دارد، ولی حقیقت امر این است که از نظم فراتری در ابعاد گسترده پیروی می کند که همه موضوعات و مسائل به ظاهر بیگانه و متفرق را در یک مبدأ جمع می کند.

علاوه بر آن، همانند سوره های قبل، ترتیب زمانی هم از نظر سال نزول در قرار دادن

آیات رعایت نشده و آیات مدنی مقدم بر آیات مکی قرار گرفته است.

ب- محتوای سوره

این سوره که با حروف مقطعه «المص» شروع می شود، به قول مرحوم طباطبائی در المیزان، مشتمل بر مجموع مطالبی است که سوره های دارای حروف مقطعه «الم» (بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمن و سجده) و حرف مقطعه «ص» (سوره ۳۸) دارا هستند.

محور اصلی سوره، توحید و قیامت و عهد و پیمانی است که خالق انسان از بنی آدم گرفته تا او را عبادت کنند و شریکی برای او قائل نشوند، آنگاه این مسائل را در سیر تاریخی آن، از زمان حضرت آدم (در بهشت) تا نوح و هود و صالح و لوط و شعیب (علیهم السلام) و سرانجام به صورت تفصیلی در دوران حضرت موسی (ع) به صورت قصه و عبرت تاریخی تبیین و تشریح می نماید تا امت اسلام را تنذیر و تذکری باشد.

امت هائی که سرگذشت آنها در این سوره بیان شده، تماماً رسولان الهی را تکذیب نمودند و با تقلید از سنت های آباء واجدادی، راه گمراهی را طی کردند، این سرنوشت اکثریت مردم در طول تاریخ بوده است. اما عده قلیلی به عهد و پیمان فطری و خدائی وفادار مانده و با تبعیت از رسولان، راه هدایت را درپیش گرفتند. این سوره سرانجام و عاقبت این دو گروه را در دنیا و در قیامت تصویر می کند و بهشت و جهنم را منزل نهائی مردم نشان می دهد.

به طور خلاصه محتوای سوره به ترتیب شماره آیات آن به قرار ذیل است:

۱- سوره با نزول کتاب برای انداز غافلین و تذکر مؤمنین شروع می شود، غرض اصلی کتاب و هدف ادیان و انبیاء همین است که غیر مؤمنین را نسبت به عواقب و خطراتی که اعمالشان به دنبال دارد هشدار دهد و مؤمنین را برای جلوگیری از غفلت و نسیان همواره متوجه و متذکر و بیدار نگاهدارد، علاوه بر آن، با تفصیل آیات، ایمان و آگاهی آنها را مرتباً افزون سازد. پس از این مقدمه فرمان می دهد که تنها از آنچه خدا نازل کرده (کتاب) پیروی کنید و به جز خداوند اولیاء دیگری در زندگی خود نگیرید.

۲- اشاره مجمل و کوتاه به مردم شهرهائی که در طول تاریخ به دلیل ظلم و تکذیب رسولان گرفتار بأس الهی شدند (به عنوان مقدمه و شروع مطلب)

۳- اشاره به خلقت اولیه (گذشته) و وابستگی سرنوشت نهائی انسان به «وزن» اعمالی که در دنیا انجام می دهد (فلاح و خسران)

۴- اشاره به خلقت اولیه (گذشته) و جایگزینی و تکامل جسمی و روحی انسان در روی

زمین.

۵- شرح تفصیلی داستان عصیان ابلیس و بیان نقشی که برای اغوای انسان‌ها به عهده گرفته است.

۶- داستان سکونت آدم و حوا در بهشت و جریان اولین انحراف نوع انسان در اولین فریب شیطان و آغاز ابتلاء و امتحان و فتنه.

۷- توبه آدم و هبوط آدم و فرزندانش به زمین و سفارشات الهی در تحذیر از فتنه‌های شیطان و کسانش به طور تفصیل، ارائه لباس تقوی به عنوان زره محافظ در برابر آن، نشان دادن سرنوشت پدر و مادر بنی آدم برای عبرت آنها، محکوم کردن تقلید از پدران در فحشاء و تشویق به قسط و دعای خالصانه الهی.

۸- اباحه زینت، خوردن و آشامیدن در حد تعادل، حلال دانستن پاکیزه‌هایی که خداوند از زمین خارج کرده و حرام شمردن فواحش ظاهری و باطنی و تجاوز (بغی) و شرک و ... به عنوان کلیاتی از شریعت و برای اینکه بنی آدم به افراط و تفریط نیفتند. و در پایان تأکید به تقوی و اصلاح و تحذیر از تکذیب و استکبار.

۹- بحث‌هایی درباره قیامت و سرنوشت جهنمی مستکبرین و امت‌های منحرف (اعم از رهبران و مقلدین که در عذاب مساوی و مشترکند) و سرنوشت سعادت‌بار اصحاب الجنة که با ایمان و عمل صالح به خلود در بهشت نائل شده‌اند.

۱۰- بیاناتی درباره «اصحاب اعراف» و نقش آنها در قیامت و اشاره به جریاناتی که در صحنه قیامت می‌گذرد.

۱۱- تذکراتی در زمینه «توحید» با اشاره به خلقت آسمان‌ها و زمین و ماه و خورشید و ... برای نشان دادن جریان خلق و امر پروردگار عالم.

۱۲- دعای با تضرع و مخفیانه، خواندن پروردگار با خوف و طمع، عدم فساد و ... با تشبیه به جریان باد و انگیزش ابرها و نزول باران و رویش نباتات پاک در زمین‌های سالم. (شکر امکانات).

۱۳- تفصیل داستان انبیاء الهی: نوح، هود، صالح، ثمود، لوط و بیان موضع‌گیری ملا و مستکبرین هم‌دوره آنان.

۱۴- مکانیسم دو مرحله‌ای هشدار و اخذ ناگهانی در مورد اقوامی که رسولان را تکذیب می‌کردند از طریق «بأساء و ضراء» برای رسیدن به حالت «تضرع» و برای اینکه با تفقه و تجزیه تحلیل مشکلات و گرفتاری‌ها، که عوارض اعمال خودشان است، به خود آیند و به خدا بازگردند.

تأکید بر اینکه در صورت ایمان برکت به شهرها نازل می شود، اما مردم شهرها از مکر الهی غافل می شوند و با عدم به کارگیری ابزار شناخت و عدم تفقه، بدون اینکه به «عهد» و پیمانی پایبند باشند، گرفتار نتایج گناهان خود می شوند.

۱۵- تفصیل داستان حضرت موسی (در رابطه با فرعون) به عنوان مرحله تازه ای در سیر تکامل بشری و سلسله انبیاء الهی که بیش از یک سوم سوره به همین موضوع اختصاص یافته است، گوئی داستان بنی اسرائیل از ابتدای اسارت تا رهائی از چنگال فرعون سپس ناسپاسی ها و انحرافات این قوم در زمان های بعد، الگوی کاملی برای عبرت گیری مسلمانان می باشد که قرآن این اندازه بر این جریان عنایت دارد. در این سوره فتنه سامری که ارتجاع و بازگشتی به فرهنگ و سنت گذشته شمرده می شود، دقیقاً تشریح گردیده تا مسلمانان به دوران جاهلیت و ارزش های آن رجعت و انقلاب نکنند. در این داستان از یک طرف نقش عامل «صبر» به عنوان اساسی ترین وسیله پیروزی مستضعفین بر مستکبرین معرفی می شود و از طرف دیگر تعجیل و بی صبری (به خصوص در تحمل ۱۰ شب وعده اضافی خداوند با موسی در کوه طور) وسیله رجعت به ارزش های پوسیده و گرفتاری های فراوان توصیف می گردد و بسیاری مطالب دیگر که تماماً درس های گرانبغای برای مسلمانان به شمار می رود.

۱۶- از جمله موضوعات مربوط به بنی اسرائیل که در این سوره به طور مشخصی نمایانده شده، داستان مردمی از این قوم به نام «اصحاب السَّبْت» می باشد که با خروج از ضوابط شرعی و عدم رعایت مقررات دینی مرتکب فسق (به اصطلاح قرآنی) شدند. قرآن داستان این مردم را که با ظاهر دینی متوسل به کلاه شرعی و حیل مذهبی شدند به خاطر آثار و عوارض گسترده اجتماعی این عمل به عنوان مثالی بیان کرده است تا برای مسلمانان سرانجام چنین انحرافات آشکار گردد. در این داستان موضع گیری های مختلف مردم معتقد و مؤمن را در ۱- بی تفاوتی و سکوت، ۲- اعتراض و امر به معروف و نهی از منکر، نشان می دهد و ثابت می کند در اجتماعی که فریضه امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شود مردم از یک طرف به دلیل تقلید و پیروی از بدکاران یا بی تفاوتی در برابر اعمال آنها مسخ گشته مانند میمون مقلد صفت می گردند، از طرف دیگر اشرار با دیکتاتوری و سفاکی بر آنها حکومت می نمایند. این داستان مهمترین فریضه افراد یک جامعه گسترده و پیشرفته را در محافظت از ارزش های متعالی و مراقبت از یکدیگر به دلیل اشتراک در سرنوشت عمومی نشان می دهد.

۱۷- هشدار و تذکری به «عهد» فطری و میثاق و پیمانی که همه انسان ها در نهاد و

ضمیر خود با پروردگار خویش برای عبادت مخلصانه اش بسته اند به عنوان جمله معترضه ای که هیچ حجت و دلیلی برای مشرکین وجود ندارد.

۱۸- داستان شخصی (بلعم باعورا) که علیرغم علم و اطلاع از آیات الهی عهد خود را زیرپا نهاد و دنیاطلبی او را از رفعت به سوی خدا بازداشت، ذکر این داستان (در چارچوب سرنوشت بنی اسرائیل) شاید به این دلیل باشد که نشان دهد تنها علم و آگاهی به مسائل دینی کافی نیست، نزدیکی به قطب قدرت و ثروت (دستگاه فرعون ها) که از دنیاطلبی ریشه می گیرد، شخص را به پیروی از شیطان و در نهایت به سقوط و انحراف می کشاند.

۱۹- بار دیگر هدایت و گمراهی و بهشت و جهنم تذکر داده می شود و اسماء نیکوی الهی برای خواندن خداوند یادآوری می شود، در اینجا به مؤمنین سفارش می شود دخالت در کار ملحدین نکنند و آزادی و اختیار آنها را که از مهلت الهی ناشی می شود، سلب نکنند و مطمئن باشند خود آنها به تدریج گرفتار عواقب اعمالشان خواهند شد. بار دیگر مسئله قیامت و ساعت مطرح می شود و شرک و بی تفاوتی انسان در برابر این واقعه عظیم و حتمی نشان داده می شود.

۲۰- و سرانجام، این سوره با خطاب به پیامبر (ص) در توصیه به عفو و امر به معروف و اعراض از جاهلین به آخرین بند خود می رسد و تقوای الهی در مصاف با شیطان، کارآمدترین وسیله معرفی می گردد و بالاخره گوش دادن به قرآن و به یاد پروردگار بودن با حالت تضرع و ترس در صبح و شام توصیه می گردد و سوره با تأکید بر: دعا، عبادت، تسبیح و سجده پایان می یابد. یعنی در این مسیر خطرناک و خطیری که امت های پیشین لغزیده اند، تنها با توسل به خدا و استمداد از او، با اعمال فوق می توان به سعادت نائل گردید. سوره با ذکر خدا شروع می شود و با ذکر او پایان می یابد.

شناخت سوره از طریق کلمات

همانطور که در سوره های قبل دیدیم، فرهنگ کلمات و آمار کاربرد آنها در هر سوره، کمک مؤثری به شناخت آن می کند. بطوریکه تکرار فراوان لغتی خاص در یک سوره دلیلی بر تأکید و توجه سوره روی آن موضوع به شمار می رود.

در این سوره برخی از کلمات از سایر سوره های قرآن بیشتر به کار رفته است که می توان به دلائل آن پی برد.

۱- کلمه «قوم» (مستقل یا با ضمیر) مجموعاً ۴۹ بار در این سوره به کار رفته که با اختلاف زیادی از همه سوره ها بیشتر است (۱/۸ کل قرآن).

کلمه «قریه» و «قراء» نیز با ۹ بار تکرار در مجموع از همه سوره‌ها بیشتر است.
بنی آدم (۵ بار) در مجموع از همه سوره‌ها بیشتر است. و «عالمین» ۷ بار (دوم بعد از سوره شعراء)

۲- نام انبیاء الهی مانند موسی (ع) (۲۱ بار)، شعیب (۴ بار)، آدم (۸ بار) و ... همچنین فرعون (۹ بار) در این سوره بیشتر از سایر سوره‌های قرآن به کار رفته است.

۳- برخی عملکردهای انسان در رابطه با دعوت رسولان در این سوره مورد توجه بیشتری نسبت به بقیه سوره‌ها قرار گرفته است. از جمله:

غافلین ۴ بار، خاسرون ۳ بار (در مجموع مشتقات ۸ بار). استکبروا (۶ بار)
ظالمین ۷ بار (دوم)، مفسدین ۴ بار (در مجموع مشتقات بعد از بقره دوم)
یظلمون ۴ بار، کذبوا (۱۴ بار)

همچنین کلمه شیطان و شیاطین مجموعاً ۸ بار در این سوره تکرار شده که (مساوی سوره‌های بقره و نساء) از همه سوره‌های دیگر بیشتر است.

۴- در رابطه با سرنوشت امت‌های پیشین (رستگاری یا عذاب) این کلمات بیشترین کاربرد را دارند.

الف: از جهت مثبت: رحمت (مصدر) ۱۵ بار - اعبدوا (۴ بار) - مشتقات دعا و دعوت الهی ۱۴ بار (دوم بعد از غافر) - انجینا (۵ بار) - ذکر ۱۶ بار (دوم پس از بقره ۱۸ بار) - تضرع ۳ بار (مساوی انعام) - ارسلنا ۴ بار - جنة (۹ بار).

ب: از جهت منفی: هلاک ۶ بار (مساوی انعام) - غضب ۳ بار (مساوی بقره) - بأسنا ۴ بار (در مجموع مساوی انعام) - سؤاة (۴ بار از ۷ بار در کل) - سحر (۷ بار) بعد از شعراء و طه هر کدام ۱۰ بار.

۵- کلمه «رب» (به صورت مستقل یا با ضمیر) در این سوره ۶۲ بار آمده است که به نظر می‌رسد بالاترین رقم را داشته باشد. برخی از این موارد مثل «ربکم» (۱۶ بار از ۱۱۸ بار) و «ربنا» (۱۳ بار از ۱۱۱ بار) رقم بسیار بالائی را در مقایسه با سایر سوره‌ها نشان می‌دهد که دلالت بر ربوبیت خداوند نسبت به بشر (رب مضاف) می‌نماید. این سوره در مقام توضیح سیر تاریخی این ربوبیت در اقوام مختلف می‌باشد.

آهنگ سوره - از ۲۰۶ آیه این سوره به استثنای ۱۳ آیه بقیه با حرف «ن» ختم می‌شوند. موارد استثنائی ۱۰ بار با حرف «م» دوبار با حرف «ل» (بنی اسرائیل) و یکبار با حرف «ص» (المص) ختم شده‌اند.

۱- المص - ۱۶ صراطک المستقیم - ۵۹ یوم عظیم - ۷۳ عذاب الیم - ۱۰۹ و ۱۱۲
لساخر علیم - ۱۱۶ سحر عظیم - ۱۰۵ و ۱۳۴ (بنی اسرائیل) - ۱۴۱ ربک عظیم - ۱۵۳ و
۱۶۷ غفور رحیم - ۲۰۰ سمیع علیم.

تقسیمات سوره اعراف

سوره اعراف را اگر خواسته باشیم بر حسب مندرجات و موضوعات مطرح شده در آن، برای فهم بهتر، تجزیه تحلیل و به فصولی تقسیم نمائیم، به طور کلی به پنج فصل مستقل می‌رسیم که در عین استقلال، با یکدیگر ارتباط و انسجام بسیار دقیقی داشته هر فصلی زمینه‌سازی و مقدمه فصل بعد و نتیجه فصل قبل محسوب می‌گردد. این فصول الزاماً از نظر حجم و تعداد آیات مساوی یکدیگر نبوده بعضاً از تقسیمات فرعی گسترده‌ای تشکیل می‌شوند که به تنهایی بیش از برخی فصول می‌باشد. ذیلاً این فصول را فهرست وار مورد توجه قرار می‌دهیم آنگاه شرح و توضیحی پیرامون روابط فیما بین تقدیم می‌داریم.

فصل اول (آیات ۱ - ۹) مقدمه سوره

» دوم (۱۰ - ۳۶) سناریو خلقت انسان (داستان سجده ملائک بر آدم و امتناع ابلیس و حوادث بعدی)

» سوم (۳۷ - ۵۳) آینده دور (قیامت و بهشت و جهنم)

» چهارم (۵۴ - ۵۸) طبیعت (آیات تکوینی)

» پنجم (۵۹ - ۱۷۶) تاریخ انبیاء و امت‌های پیشین

» ششم (۱۷۷ - ۲۰۲) معاصرین (معارف و درس‌های اخلاقی و نتیجه‌گیری از مباحث تاریخی)

» هفتم (۲۰۳ - ۲۰۵) نتیجه‌گیری

همانطور که از تقسیمات اجمالی فوق فهمیده می‌شود، پس از مقدمه سوره که خلاصه و عصاره‌ای فهرست وار از محتویات آن محسوب می‌گردد، ابتدا داستان گزینش آدم را که هدف و برنامه خلقت انسان را تبیین می‌نماید شرح می‌دهد، آنگاه در تعقیب این حادثه بسیار دور تاریخی به آینده بسیار دور قیامت و سرنوشت نهائی بنی آدم می‌پردازد و کارنامه نهائی نسل‌های پیایی را تحویل می‌دهد، همچون پایه‌گذار مدرسه‌ای که بدو انگیزه خود از تأسیس مدرسه را شرح می‌دهد آنگاه مراتب و مدارجی را که فارغ‌التحصیلان طی خواهند کرد بیان می‌نماید.

پس از اشاره به دو طرف این جریان که هر دو با فاصله زمانی درازی نسبت به‌شونده قرار گرفته‌اند، نظر را از آیات نفسانی به آیات تکوینی و آفاق بیکران طبیعت معطوف می‌دارد

و دست تدبیر پروردگاری را نشان می‌دهد که آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش منظم و موزون آن و حرکت هدفدار پدیده‌های پربرکت عالم به تقدیر و تنظیم او است. سیر دادن اندیشه آدمی از مبدأ و مرجع خود به سایر مخلوقات و نظم شگفتی که بر آن حکمفرما است، انسان را از خودبینی و جدائی و تنهائی به مجموعه واحد و هماهنگی پیوند می‌دهد که توسط نظام دهنده‌ای واحد اداره می‌گردد.

پس از تبیین آغاز و انجام سرنوشت بنی آدم و تشریح موقعیت او در جهان بیکران هستی، در فصل پنجم (که طولانی‌ترین فصل این سوره بوده و بیش از نیمی از آنرا تشکیل می‌دهد) راه طی شده بنی آدم را از زمان نوح (ع) تا دوران طولانی پس از حضرت موسی و تشکیل اولین امت متکی بر شریعت الهی نشان داده و منازل را که این کاروان در مسیر کمال خود به سوی مقصد از آنها گذشته و مراتب و مدارجی را که در این تجربه تاریخی به آن نائل گردیده توضیح می‌دهد و جابه‌جا نتیجه‌گیری‌ها و عبرت‌های آموزنده‌ای برای معاصرین و آیندگان می‌نماید.

اینک نوبت آن رسیده است که پس از شناخت فلسفه تاریخ و قواعد و قوانینی که بر جوامع انسانی حاکمیت داشته است، معاصرین و مخاطبین پیام‌های قرآنی به خود آیند و در عملکرد خویش اندیشه نموده، گذشته را چراغ راه آینده خود قرار دهند، به همین دلیل فصل ششم این سوره که مشحون از معارف دینی و مکارم اخلاقی است به عنوان درس‌هایی که با عنایت به راه طی شده نسل‌های پیشین می‌توان گرفت، برای معاصرین پیامبر و نسل‌های آینده مطرح شده است.

سرانجام آخرین فصل سوره که تنها از سه آیه تشکیل گردیده، ضمن آنکه بازگشتی است به مقدمه سوره درباره نقش آیات نازل شده بر پیامبر و محتویات آنرا همچون دو جلد کتاب دربر می‌گیرد، جمع‌بندی و خلاصه‌ای از پیام‌های سوره به شمار می‌رود. نکته قابل توجهی که جا دارد در این فصل بندی توضیح داده شود، آیات به ظاهر مستقل و منفردی است که به صورت جمله معترضه (در یک یا چند آیه) در متن فصول و یا اواخر آنها آمده است، این آیات به عنوان نتیجه‌گیری و عبرت‌آموزی از مطالب گفته شده و یا اصول و قوانینی که از آن ناشی می‌شود، خطاب به معاصرین پیامبر (در زمان نزول قرآن) و یا آیندگان آمده است. اصولاً سبک قرآن چنین است که برای متوقف نشدن ذهن خواننده در فضا و جوی که آیات مربوط به تاریخ گذشته یا آخرت آینده و یا طبیعت مشهود به وجود می‌آورد، بلافاصله گریزی به زبان حال زده، شنونده (یا خواننده) را همچون بازیگری که وظیفه دارد نقشی ایفا نماید، به صحنه کشیده و او را مخاطب پیامی که آیات القاء می‌نماید

قرار می دهد. ذیلآ به برخی از موارد مذکور اشاره می نمائیم:

۱- آیات ۲۸ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ (در وسط فصل دوم مربوط به داستان حضرت آدم).
این پنج آیه که لابلائی خطاب های چهارگانه به بنی آدم (پس از هبوط به زمین) آمده است، به طور ناگهانی و غیرمنتظره رشته سخن را به عملکرد مشرکین معاصر پیامبر کشانده و با نقل ادعاها و اقوال باطل آنها پنج بار با تکرار کلمه «قل» (بگو)، رسول خود را به بیان احکام و معارفی برای اصلاح عقاید و اعمال آنان فرمان می دهد و در انتها برای رفع توهم خلود و جاودانگی، اصل لایتغیر اجل و عمر معین داشتن امت ها را تأکید می نماید.

۲- آیات ۵۲ و ۵۳ (در انتهای فصل سوم پس از توصیف جهنم و درخواست های ذلیلانه دوزخیان از بهشتیان برای عبرت گیری و هشدار به مکذبین رسالت پیامبر و کتاب الهی که منکر بهشت و جهنم و عذاب بودند).

۳- آیات ۵۵ و ۵۶ (در وسط فصل چهارم مربوط به آیات تکوینی در آسمان ها و زمین).
فصل چهارم را که (در تقسیم بندی انجام شده با پنج آیه کوچکترین فصل را تشکیل می دهد)، شاید بتوان در مجموعه، جمله معترضه ای تلقی کرد. اما از آنجائی که التفاتی از آیات تشریعی (کتاب) به آیات تکوینی (طبیعت مشهود) به شمار می رود، و اینگونه آیات معمولاً در سوره های بلند دیگر نیز معمولاً به اختصار برگزار شده است، ما به عنوان فصل مستقلی منظور کرده ایم، اما دو آیه مذکور را به عنوان نتیجه ای که از آیات تکوینی می توان گرفت جمله ای معترضه تلقی نموده ایم.

این دو آیه (۵۵ و ۵۶) که در وسط آیات مربوطه، پس از مبحث توحید تکوینی آمده است، شیوه هماهنگ شدن انسان را از طریق خواندن «رب» با حالت تضرع و پنهانی (بی ریا) توأم با خوف و رجاء و احتراز از بی نظمی و فساد در زمین (بعد از اصلاح آن) تعلیم می دهد.

۴- آیات ۹۴ تا ۱۰۲ (در وسط فصل پنجم)

این سری آیات که نسبتاً طولانی می باشد، پس از شرح رسالت انبیاء بزرگوار ادوار پنجگانه: نوح، هود، صالح، شعیب و لوط (علیهم السلام) و قبل از رسالت حضرت موسی (ع)، به عنوان نتیجه گیری و جمع بندی عکس العمل اقوام پنجگانه در برابر انبیاء و رسالت آنها آمده و تمهیدات الهی را برای عبرت و بازگشت آنان و علت انقراض و هلاکتشان را بیان می نماید.

۴- آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ (یهودیان معاصر پیامبر اسلام).

آیات ۱۰۳ تا ۱۷۶ این سوره تماماً به رسالت حضرت موسی و تاریخ بنی اسرائیل اختصاص دارد که یکسره مربوط به گذشته است، در این میان ناگهان آیه ۱۵۷ به شکل جمله

معترضه‌ای گریز به یهودیان معاصر پیامبر اسلام زده، در مقام دعوت و تشویق آنان به تصدیق و تأیید آن حضرت و با ذکر آثار مثبتی که چنین ایمانی برای آنان دارد، کسانی را که از رسول خدا پیروی نمایند به رستگاری و فلاح نوید می‌دهد. در ضمن اذهان مؤمنینی را که با استماع آیات مربوط به تاریخ بنی اسرائیل جذب قصه شگفت‌انگیز گذشته آنان شده‌اند، متوجه وضع حال و مواضع فعلی آنان می‌نماید تا مذمت‌هایی را که از انحرافات آنان شده، مطلق و همیشگی و همگانی تلقی نکرده، آغوش خود را برای کسانی که به پیامبر خاتم و کتاب او ایمان می‌آورند گشاده دارند.

آیه ۱۵۸ نیز همچون جمله معترضه‌ای رسالت جهانی پیامبر را از طرف کسی که پادشاهی آسمان‌ها و زمین و حیات و مرگ مخلوقات به دست قدرت او است اعلام می‌دارد و جهانیان را به ایمان به خدا و فرستاده او که پیامبر امی (تعلیم نگرفته جز از خدا) و مؤمن به خدا و کلمات او است به پیروی از حضرتش فرا می‌خواند.

مقدمه سوره

۱۰ آیه ابتدای سوره اعراف همچون مقدمه و پیش‌درآمدی مختصر و موجز، در هفت بند محورهای اصلی سوره را که متن و مضامین آنرا می‌گرداند ترسیم می‌نماید:

۱- نزول کتاب بر پیامبر به منظور هشدار (کافران) و یادآوری مؤمنین، با توصیه به عدم دلتنگی و بی‌تحملی (از انکار کافران).

۲- توصیه به مخاطبین آیات در پیروی از آنچه پروردگارشان نازل کرده و عدم پیروی از اولیائی که به جز خدا برگرفته‌اند، هرچند اندکی از مردم به این پند متذکر می‌شوند.

۳- اشاره به هلاکت شهروندانی که عذاب خدا در آسایش خواب شبانه یا استراحت نیمروز به آنان رسید و به هنگام نزول عذاب عکس‌العملی جز اعتراف به ظالم بودن خود نداشتند (آیات ۴ و ۵).

۴- تأکید بر پرسش از امت‌های رسولان و هم از خودشان (در اجابت و ابلاغ دعوت).
۵- تأکید بر علم و شهود دائمی خدا بر جزئیات اعمال انسان‌ها و حکایت آن بر آنها (در روز جزا).

۶- بیان حقانیت (درستی و دقت) سنجش اعمال در روز جزا و رستگاری نیکوکاران و خسران بدکاران (آیات ۸ و ۹).

۷- بیان مهیا کردن امکانات زیست انسان در روی زمین و فراهم ساختن معاش و روزی او، با علم به اینکه اندکی شاکر خواهند بود.

فصول هفتگانه‌ای که پس از این هفت بند خواهد آمد، به طرز بسیار جالب و شگفت‌آوری اصول اجمالی فوق را (به ترتیب معکوس از پائین به بالا) تفصیل می‌دهد و با شرح و بسط بیشتری بیان می‌نماید، بطوریکه هر فصلی به نحوی که ذیل معرفی می‌گردد یکی از بندهای فوق را بسط و گسترش می‌دهد.^۱

فصل ۱ - تفصیل بند ۷

» ۲ - » ۶

» ۳ - » ۵

» ۴ - » ۴

» ۵ - » ۳

» ۶ - » ۲

» ۷ - » ۱

فصل دوم

داستان سجده ملائک به آدم و امتناع ابلیس و هبوط او از مقام ملکی و اسکان و امتحان آدم و همسرش در بهشت و هبوط به زمین به خاطر عصیان الهی آیات ۱۰-۳۶ | این فصل را که به امتحان و اختبار و ابتلای ملائک و آدمی اختصاص دارد، برحسب مضامین آن می‌توان به اجزاء ساده‌تری (برای سهولت فهم مطالب) به شرح ذیل تقسیم نمود.

۱- آیات ۱۱ تا ۱۸ - اشاره به مراحل رشد و کمال وجودی انسان در سیر تکامل انواع در روی زمین تا مرحله‌ای که (به خاطر نفحه روح الهی در نهادش) به استعداد مسجود ملائک قرار گرفتن نائل گردید. پس از این مرحله خداوند فرشتگان را به سجده آدم فرمان داد. آنگاه همه فرشتگان، جز ابلیس که تعصب و حمیت بر او چیره شد، آدم را سجده کردند. ابلیس به خاطر این تکبر و خود بزرگ بینی از مقام ملکوتی به فرومایگی هبوط کرد و آنگاه (از حقد و حسادت) برای اغوای آدمیان از راه راست و احاطه فریبکارانه آنان از همه جهات، از خداوند تا روز برانگیختن مهلت خواست و خداوند نیز او را مهلت بخشید و با اخراج خفت بار از درگاهش، انباشتن جهنم را از او و تمامی پیروانش وعده داد.

۲- آیات ۱۹ تا ۲۵ - قسمت فوق به آزمایش و امتحان ملائک برای تمیز و تشخیص متواضعین آنها از مستکبرین مربوط می‌شد و آیات این قسمت امتحان و اختبار آدم را

۱. فصل ۴ که مربوط به طبیعت مشهود است و سه اصل تشریعی توحید و آخرت و نبوت را که اساس دعوت رسولان است از طریق آیات تکوینی بیان می‌نماید، ارتباط مستقیمی با بند ۴ فهرست فوق دارد.

توضیح می‌دهد. خداوند پس از طرد ابلیس، آدم و همسرش را به اسکان در بهشت و برخورداری از آنچه می‌خواهند فرمان داد و (برای آزمایش اراده و تقوی) تنها از نزدیک شدن به شجره‌ای که به جرگه ظالمین درآمدنشان را موجب می‌گردید، بر حذر داشت. اما شیطان که برای اغوای آدمیان میدان و مهلت گرفته بود، برای آشکار ساختن آنچه از زشتی‌های آنان که بر خودشان پوشیده بود^۱ به وسوسه و سوگند دروغین خیرخواهی فریشان داد و نهی الهی را در دوری از «شجره» به عدم تمایل پروردگار از ملک شدن و جاودانگی آنان تحریف نمود. به این ترتیب آن دو را با ریسمان دلالت فریبکارانه خود، از سرزمین گسترده و نورانی بهشت به قعر تنگ و تاریک چاه گمراهی ساقط نمود^۲. پس همینکه از «شجره»^۳ چشیدند، زشتی‌هایشان بر آنان آشکار گردید و ناگزیر گشتند از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند^۴. در این حال پروردگارشان ندا داد که مگر من شما دو تن را از این «شجره» نهی نکرده و نگفته بودم که شیطان دشمن مسلم و آشکاری برای شما است؟ آدم و همسرش نادمانه اعتراف بر ظلم به خویشان کرده در مقام تذلل و دعا گفتند: پروردگارا اگر ما را نبخشی و به ما رحم نیاوری قطعاً از زیانکاران خواهیم شد. خداوند آدمیان^۵ را به هبوط، (درحالی‌که به دلیل این عصیان که موجب آشکار شدن بدیهایشان شده با یکدیگر دشمنی خواهند کرد) و استقرار در زمین و بهره‌مندی در آن تا سرآمدی معین فرمان داد و گفت در آنجا زندگی کرده در همانجا

۱. حیوانات که به فرمان هدایت‌گریزی زندگی می‌کنند، در خور و خواب و اعمال جنسی افراط و تفریط نمی‌کنند. بنابر این نیک و بد و زشت و زیبا در رفتارهای طبیعی برای آنها نامفهوم است و به همین دلیل نیازی به سترعورت ندارند. و بدیها و خوبی‌هایشان در روانشان نهفته است. اما آدم و همسرش که برای نخستین بار (در سیر تکامل موجودات زنده) از هدایت‌گریزی فراتر رفته به مدد «اختیار» هدایت عقلی یافته و تحت تأثیر دو نیروی فجور و تقوی که بر آنان الهام شده بود (فاله‌مها فجورها و تقویها) امکان انتخاب میان دو راه خیر و شر را یافته بودند، با پس زدن پرده هدایت‌گریزی بر زشتی‌های خود و امکان سوء استفاده و افراط و اسراف از آنها آگاه گشته، ناگزیر به پوشش عورات (و همه بدی‌های نفسانی) خود شدند.

۲. ریشه کلمه «فدلیهما» (در آیه فدلّیہما بغرور) «دلا» است که افکندن دلو در چاه برای آب آوردن از آن گرفته شده است.

۳. به نظر می‌رسد منظور از «شجره» همان درخت اختیار و آزادی با شاخ و برگ‌ها و بره‌های فراوان آن است که انسان را در دو مسیر شکر و کفر به اوج عزت یا منتهای ذلت سوق می‌دهد.

۴. شاید منظور از برگ درختان بهشتی که پوشش زشتی‌های انسان است، همان ارزش‌ها و صفات و کمالات انسانی باشد که ریشه در محیط بهشتی دارد و از آن آب و خاک رویش یافته و در نور و فضای آن خرم گردیده است (والله اعلم).

۵. در اینجا به جای «اهبطوا» (شما دو تن هبوط کنید)، اهبطوا (همگی هبوط کنید) به کار رفته است که نشان می‌دهد هبوط نوعی مطرح بوده است نه فقط آدم و حواء. علاوه بر آن جمله: «بعضکم لبعض عدو...» تأیید کننده این موضوع نیز می‌باشد.

خواهید مرد و از همانجا خارج (برانگیخته) خواهید شد.

۳- آیات ۲۶ ← ۳۶ - آیات این قسمت از توصیه‌هائی که به بنی آدم، پس از هبوط به زمین، شده است تشکیل می‌گردد. بنابر این از نظر زمانی و ترتیب آیات، نسل‌های بعد از حضرت آدم تا به امروز را شامل می‌گردد. کلاً چهاربار خطاب «یا بنی آدم...» در این قسمت تکرار شده است که لابلای آنها به تناسب موضوع، به شکل جمله معترضه‌ای، معاصرین زمان نزول را مورد اشاره قرار می‌دهد و با پنج بار تکرار «قل» (بگو) خطاب به پیامبر اکرم (ص) انحرافات و اشتباهاتشان را متذکر می‌گردد.

از چهار مرتبه‌ای که بنی آدم مورد خطاب حکمت‌آمیز ربوبی قرار گرفته‌اند، دو مورد مقدم آن که پشت سرهم آمده است، از پوشش ظاهری و باطنی (تقوی) که خداوند برای انسان‌ها قرار داده، و فتنه شیطان که موجب برکندن این لباس می‌شود سخن می‌گوید. یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم و ریشاً و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون.

یا بنی آدم لایفتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سواتهما انه یریکم هو و قبیلہ من حیث لاترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لایؤمنون. پوشش ظاهری همان لباس بیرونی است که هم ستر عورات آدمی است و هم زینت و آرایشی برای او محسوب می‌گردد. اما لباس درونی که مجهز شدن انسان به آن، آیه‌ای از آیات الهی شمرده گردیده (ذلک من آیات الله)، همان تقوی، یعنی اراده نفسانی برای خویشتن‌داری در برابر وسوسه و تحریکات شیطانی است که سلامت دل و جان را تضمین می‌نماید.

اتفاقاً در خطاب دوم به بنی آدم، آنها را از فتنه شیطان که موجب اخراج والدین آنان از بهشت و کندن لباس (محافظ) ایشان برای آشکار ساختن بدیهایشان شد، برحذر می‌دارد. در این آیه دو نکته مهم جلب توجه می‌کند، یکی به کار بردن افعال مضارع است (ینزع، لیریهما، یریکم، ترونهم، لایؤمنون) که استمرار و دائمی بودن تلاش شیطان را برای کندن این لباس برای همه آدمیان تا به امروز نشان می‌دهد^۱، دوم نوع لباسی است که شیطان برای کندن آن از آدمی تلاش می‌کند. می‌دانیم آدم و همسرش قبل از فریب ابلیس لباس نداشتند که شیطان آنها را در آورد، بلکه پس از این اغوا و آشکار شدن بدیهایشان بود که متوسل به برگ درختان بهشت گردیدند. بنابر این آنچه ابلیس از آن دو برکند، همان لباس درونی یعنی تقوای الهی بود که موجب عصیان‌شان گردید (هرچند لباس‌های نازک و ناقص معمول در

۱. درحالی‌که فعل «اخرج» ابویکم را که مربوط به زمان گذشته است به صورت ماضی به کار برده است.

جوامع بی بند و بار برای بدن نمائی و تحریک شهوات نیز به وسوسه شیاطین است. اما مقدمه این عمل از کندن لباس تقوی ناشی می شود).

سه آیه ای که پس از دو خطاب فوق الذکر آمده است، همانطور که قبلاً اشاره گردید، به عنوان جمله ای معترضه ای مکذبین معاصر پیامبر را به خاطر تقلید جاهلانه از آباء و اجداد مورد مذمت قرار می دهد. چنین نکوهشی پس از داستان سجده ملائک بر آدم و توصیه خداوند به بنی آدم درباره لباس تقوی و پرهیز از فتنه شیطان و اتخاذ ولایت او، معنای خاصی را القاء می کند. آنها به جای بهره گیری از چشم و گوش و فؤاد و به کار انداختن عقل و خرد در مسیر «اختیاری» که خداوند عنایت کرده، زشتکاری های خود را با منطق باطل تقلید از آباء و اجداد توجیه می نمایند و مهلتی را که خداوند در مدت حیات دنیا برای آزمایش بندگان مقرر فرموده و به خاطر حلم و حکمت خود عقوبت آنها را به تأخیر انداخته، دلیل رضایت و صحنه گذاری، بلکه فرمان او بر اعمال زشت خود می شمردند (و اذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا علیه ابائنا والله امرنا بها ...) در جواب چنین ادعای باطلی خداوند رسول خود را به ارشاد آنها و تبیین اوامر الهی که در سه زمینه: ۱- قسط، ۲- برپاداشتن وجوه در مساجد (هدف خدائی داشتن در هر عمل و عبادت)، ۳- خواندن خدا به شیوه خالص و بی شائبه فرمان می دهد و تأکید می نماید همه بندگان همچنانکه آفریده شده اند، به سوی خدا باز می گردند و گروهی از مردم بر این حقیقت هدایت می یابند و گروهی دیگر، که شیاطین را به جای خدا اولیاء خود برگرفته اند، علیرغم آنکه خود می پنداشتند به راستی هدایت یافته اند، ضلالت و گمراهی در وجودشان تحقق می یابد.

... قل ان الله لایامر بالفحشاء اتقولون علی الله ما لاتعلمون

قل امر ربی بالقسط و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین کما بداکم تعودون فریقا هدی و فریقاً حق علیهم الضلاله انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله و یحسبون انهم مهتدون

پس از آیاتی که به شکل جمله معترضه به دنبال دو سفارش مقدماتی به بنی آدم آمده بود، اینک سومین سفارش را در باره برگرفتن زینت ها در مقام عبادت^۱، و حلالیت خوردن و آشامیدن مشروط به رعایت تعادل و پرهیز از اسراف مطرح می سازد. و بار دیگر با گریزی به معاصرین پیامبر (ص) (به شکل جمله معترضه) و برای تأکید و تصریح حلالیت زینت ها و

۱. شاید فلسفه همراه گرفتن زینت ها در مساجد، توجه به جنبه اجتماعی آن و ایجاد خوشایندی و انبساط خاطر در دیگر مؤمنین باشد، همانطور که بوی عرق بدن و یا ژولیدگی و آلودگی سرو وضع، موجب نفرت و رمیدگی می گردد، نظامات و جمال و زینت ها باعث نزدیکی و تحکیم رابطه دوستی می شود.

روزی‌های پاکیزه‌ای که خداوند برای بندگانش از زمین خارج کرده، رسول خود را فرمان می‌دهد تا کسانی را که از موضع مذهبی (برای تحکیم سلطه دینی و نفوذ دنیائی) دست و پای مردم را با بندهای حلال و حرام من درآوردی می‌بندند، مورداین سؤال توبیخ آمیز قرار دهد که چه کسی اینها را که خداوند در زندگی دنیا برای مؤمنین قرار داده (و غیر مؤمنین نیز بهره می‌گیرند) و در آخرت نیز اختصاص خالص به آنها دارد حرام کرده است؟ همچنین محرمات الهی را که تنها در ۵ مورد ذیل خلاصه می‌شود، برای آنها بیان نماید:

۱- زشت کاری‌های آشکار و پنهان

۲- اثم (گناهانی که ریشه در خودپرستی و تنگ نظری و بی‌اعتنائی به دیگران دارد)

۳- بغی به ناحق (زیاده‌طلبی و ظلم و تجاوز ناروا به حقوق دیگران)

۴- شرک بر خدا که بر آن هیچگونه دلیلی نازل نکرده است (جز ذات پروردگار، عامل مستقل و مؤثری در کتاب‌های آسمانی معرفی نشده)

۵- به نادانی چیزی را به خدا نسبت دادن (از موضع و مقام مذهبی مردم را به گمراهی کشاندن).

قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق، قل هي للذين امنوا في الحيوه الدنيا خالصة يوم القيمة كذلك فصل الآيات لقوم يعلمون، قل انما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم و البغى بغير الحق و ان تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطاناً و ان تقولوا على الله ما لا تعلمون.

اگر خطاب‌های اول و دوم به بنی آدم (درباره لباس ظاهری و باطنی) جنبه سلبی داشت و از فریب شیطان برای کندن این پوشش محافظ هشدار می‌داد، خطاب سوم حالت ایجابی داشته به شدت مغایر رهبانیت و ریاضت بدعت گذاری شده می‌باشد. این خطاب که اصلاح کننده برداشت‌های ناصواب از خطاب‌های پیشین می‌باشد، دنیا را به صورت مزرعه زیبا و تحسین برانگیزی برای آخرت تصویر می‌نماید و اذهان مردم را برای شناخت حلال و حرام از صورت ظاهر و آداب و تشریفات، به باطن بدی‌ها و هدف و فلسفه تحریم آن تعالی می‌دهد. هر قدر بدعت گزاران حلال و حرام به دلیل سطحی‌نگری و ظاهر بینی، دایره احکام را در آرایش و نمایش و خوردنی‌ها^۱ (زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق) خلاصه و محدود می‌کردند، در آیه فوق حرام‌های الهی را در رفتار و گفتار (اعمال و مکتسبات سراغ

۱. اشتباه نشود! منظور این نیست که هر آرایش و نمایشی برای هر کس حتی غیر محارم و یا هر خوردنی حلال است. منظور نگهداری حد تعادل و توجه به حکمت محرمات الهی است.

می دهد و به اصلاح نفوس می پردازد.

آخرین آیه ای که به دنبال سومین خطاب به بنی آدم آمده است، اجل امت ها و سرآمد عمر اقوام و تمدن ها را، که لحظه ای پس و پیش نخواهد شد، یادآوری می کند. به نظر می رسد تذکر این حقیقت به دنبال خطاب مذکور، برای نشان دادن رابطه انقراض و هلاکت و پایان عمر اقوام با محرمات الهی، یعنی همان فحشاء، بغی (ظلم و ستم)، شرک و ... می باشد.

و لكل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون.

و سرانجام در چهارمین (و آخرین) پیام به بنی آدم، در عصرها و نسل های متوالی، و معاصر یا مخاطب رسولان مختلف، راه رهایی و رستگاری آنان را در ایمان به آیات و رسولان الهی و تقوی و اصلاح (عمل صالح و شایسته) نشان می دهد و تکذیب کنندگان این نشانه ها را که به خاطر استکبار از تسلیم و تواضع در برابر آیات امتناع می ورزند به آتش ابدی تهدید می نماید.

یا بنی آدم اما یا تینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلح فلاخوف علیهم ولا هم یحزنون. والذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون.

فصل سوم

آخرت (آینده انسان) (آیات ۳۶ ← ۵۳)

آیات این فصل را که کلاً سرنوشت نهائی سه دسته: اصحاب النار، اصحاب الجنة و اصحاب الاعراف را در آخرت نشان می دهد، می توان در ۵ بخش فرعی به شرح ذیل مورد مطالعه قرار داد: نکته قابل توجه در این است که آیات این بخش تماماً، به شکل محاوره و مجادله و ندا و گفتگو میان سه دسته فوق الذکر بیان شده و به اصطلاح «دیالوگ» فراوانی در آن به کار رفته است.^۱ دلیل چنین شیوه ای به نظر می رسد به خاطر عبرت گیری معاصرین و جوابگوئی به توجیهاتی باشد که در آخرت برای فرار از عواقب اعمال خود به آن متوسل می شوند.

۱- آیات ۳۶ ← ۴۱ اصحاب النار و مجادله امت های کافر با یکدیگر در جهنم.

۲- « ۴۲ ← ۴۵ اصحاب الجنة و ندا در دادن آنان «اصحاب النار» را.

۳- « ۴۶ ← ۴۹ اصحاب الاعراف و ندا در دادن آنان «اصحاب الجنة» و «اصحاب النار» را

۴- « ۵۰ و ۵۱ محاوره میان اصحاب النار و اصحاب الجنة.

۵- « ۵۲ و ۵۳ جمله معترضه درباره معاصرین پیامبر اسلام.

۱. در این سری آیات ۵ بار مشتقات کلمه «ندا» و ۵ بار مشتقات «قال» به کار رفته است که صحیح گفتگو را مجسم می نماید.

۱- آیات ۳۶ ← ۴۱ - این دسته آیات سرنوشت اصحاب النار را که چندین بار آنها را به صفت «الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها» معرفی نموده مشخص می نماید.

تکذیب و استکباری که این گروه در برابر پیامبران نشان می دادند، ریشه در انحراف از توحید و خواندن اصنام یا اولیائی به غیر از خدا داشته است که به دلیل ناسپاسی و نادیده گرفتن حقایق و پوشاندن آن، صفت جامع «کافر» به آنها اطلاق شده است (آیه ۳۷). در این گروه آیات مجادله امت های منحرفی را که یکی پس از دیگری داخل جهنم می شوند، نقل می نماید، امت های پیشین، مؤخرین را لعنت می کنند و تازه واردین که مقلد آباء و اجداد بودند، گناه را به گردن نسل های قبل انداخته عذاب مضاعف برای آنها آرزو می کنند در حالیکه هر کدام، علیرغم مجهز بودن به ابزار شناخت، به دلیل تقلید و پیروی کورکورانه از سنت های گذشتگان (و انتقال آن به نسل های بعد) هر چند خود خبر ندارند، مشمول عذاب مضاعف بوده هیچگونه برتری نسبت به یکدیگر ندارند.

در دو آیه انتهائی این بخش یک اصل کلی را در قالب تمثیلی بسیار گویا، که همان محال بودن عبور طناب کلفت کشتی (یا شتر) در سوراخ سوزن خیاطی است، برای نشان دادن عدم تناسب گشایش درهای آسمان (مغفرت و رحمت الهی) و داخل شدن تکذیب کنندگان آیات الهی و مستکبرین از (تسلیم و تواضع در برابر) آنها به بهشت بیان می کند.

و چنین سرنوشتی را نه به دلیل تکذیب و استکبار و حتی کفر، بلکه به دلیل نتایج آنها که «جرم» و «ظلم» می باشد نشان می دهد، چون مجرم هستند (هرگونه رابطه ای را با خدا و خلق او بریده اند) جزایشان محرومیت از بهشت است (کذلک نجزی المجرمین) و چون ظالم و ستمگر بر دیگر بندگان هستند، جزائی جز آتش ندارند (و کذلک نجزی الظالمین).

۲- آیات ۴۲ ← ۴۵ - در این بخش منزلگاه مؤمنین شایسته کاری را که به قدر وسع خود به تکلیف الهی عمل کردند در بهشت های جاوید نشان می دهد.

والذین آمنوا و عملوا الصالحات لا نکلف نفساً الا وسعها اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون.

اینان همچنان که در زندگی دنیا از حرص و حسد و کینه به دور بودند در بهشت نیز ریشه تمامی این خوی های زشت از سینه شان برکنده می شود تا در بوستان دلشان به آبیاری

چشمه‌های حکمتی که تحت اختیارشان جاری است^۱ نهال‌های خصال خدائی روئیده شود^۲ (و نزعنا ما فی صدورهم من غل تجری من تحتهم الانهار ...^۳) آنها با مشاهده چنین نعماتی، خداوند را از اینکه به چنین جایگاهی هدایتشان کرده حمد و سپاس می‌گویند و از سر بندگی و تواضع و تشکر، تصریح می‌نمایند که اگر خداوند ما را، از طریق رسولانی که به حق فرستاد، هدایت نکرده بود، هرگز هدایت نمی‌شدیم (... و قالوا الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله. لقد جاءت رسل ربنا بالحق ...^۴) و در این هنگام، در حالیکه آنان هیچ هنر و همتی را برای خود قائل نبوده و همه را از فضل و موهبت خدا

۱. در این آیه و همچنین آیه ۹ سوره یونس جاری شدن نهرها را از زیر بهشتیان (نه زیر درختان بهشت) و تحت سلطه و اختیار آنان ذکر کرده است که معنای ظریفی دارد. اصولاً اصطلاح «تجری من تحت الانهار» که البته عمدتاً ناظر به درختان بهشت و همیشه سبز و خرم بودن آنان به دلیل دسترسی دائم به آب جاری است، در مواردی جریان داشتن آن تحت اختیار انسان ذکر گردیده است. کما آنکه فرعون در مورد رد نیل ادعا می‌کرد: الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی (مگر مالکیت سرزمین مصر از آن من نیست و این نهرها تحت اختیار من نمی‌باشد - زخرف (۵)) و در آیه ۶ سوره انعام نیز تسلط و تسخیر آبها و رودخانه‌ها را از نشانه‌های اقوام هلاک شده سابق می‌شمارد.

۲. رویش نهال‌های خدائی در قلب، اصطلاحی است که در ادعیه و مناجات‌های ائمه اطهار (علیهم السلام) بسیار به چشم می‌خورد. از جمله در مناجات‌های موسوم به «خمس عشره» منسوب به امام زین العابدین (ع) (در مفاتیح الجنان) تعبیر ذیل به کار رفته است.

مناجات پانزدهم - الهی ... اغرس فی افئدتنا اشجار محبتک و اتمم لنا انوار معرفتک ... و اخرج حب الدنيا من قلوبنا ...

بار خدایا ... در باغ دل‌های ما نهال‌های عشق و محبت خودت را بنشان و انوار معرفت را بر ما به حد کمال رسان ... و حب دنیا را از دل‌های ما بیرون کن.

مناجات دوازدهم ... الهی فاجعلنا من الذین ترسخت اشجار الشوق الیک فی حدائق صدورهم و اخذت لوعة محبتک بمجامع قلوبهم فهم الی اوکار الافکار یا وون و فی ریاض القرب و المکاشفه یرتعون و من حیاض المحبة یکاس الملاطفه یرعون و شرایع المصافات یردون.

بار خدایا ما را از جمله کسانی قرار ده که نهال‌های شوق لقاییت در باغستان دل‌های آنها ریشه دوانده و سوز عشق تو سراسر دل‌هایشان را فرا گرفته است و در نتیجه آنان در آشیان‌های افکار عالی پناهگاه انس گرفته و در باغ‌های تقرب و مکاشفه می‌خرامند و از سرچشمه محبتت با جام لطف می‌آشامند و در جو بیار صاف و زلال درمی‌آیند ...

۳. شبیه این آیه در سوره حجر (آیه ۴۷) نیز به کار رفته است، آنها همچنانکه در دنیا (به جای دوری و پشت کردن بقیه مردم) به هم رومی آوردند و با یکدیگر انس می‌گرفتند و از هم استقبال می‌کردند، در بهشت نیز در جایگاه‌هایی رو بروی یکدیگر قرار می‌گیرند.

و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخواناً علی سرر متقابلین.

۴. در این آیه، جمله «لقد جاءت رسلنا بالحق»، به عنوان وسیله و طریقه‌ای که خداوند آنان را هدایت کرده، بعد از جمله «ولا ان هدینا الله» آمده است که ترکیب زیبایی از نظر جمله‌بندی و سیاق ادای مطلب به وجود آورده است.

می بینند، ندا داده می شوند (توسط خدا یا فرشتگان موکل بهشت) آری این بهشتی است که به خاطر اعمال (صالح) خودتان ارث برده اید (... و نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون).

بهشتیان که چنین سرشار از لطف و کرم خدا سر از پا نمی شناسند، همچون شاگرد ممتازی که در پایان سال تحصیلی پس از اخذ کارنامه درخشان قبولی، برای ارائه آثار تلاش های خود، به کسانی که مشقات و محرومیت هایش را از مهمانی و مشغولیت ها با دیده تمسخر و استهزاء می نگریستند، نمرات خود را به آنان نشان داده و تصدیقشان را نسبت به درستی تلاشهایش، علیرغم تکذیب قبلی آنان، طلب می کند، یاران آتش را مخاطب قرار داده چنین می پرسند:

و نادى اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً
قالوا نعم فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله على الظالمین.

این سرنوشت شوم که با دوری از رحمت خدا دامنگیر جهنمیان می شود، تنها به دلیل اعراض و بی اعتنائی شان از حقایق نیست، بلکه آنچنان که در انتهای آیه فوق و آیه بعد نشان داده شده، به خاطر «ظلم» به دیگران و بازداشتن مردم از راه خدا و به کجی و انحراف کشاندن آن (باطل را به جای حق، از موضع خیرخواهی، به مردم نشان دادن) و انکار آخرت (عدم اعتقاد به مسئولیت انسان در قبال اعمال خود و جزای نیک و بد مترتب بر آن) می باشد.

الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً و هم بالآخرة کافرون.

۳- آیات ۴۶ ← ۴۹ - در این آیات «اصحاب الاعراف» را که نام سوره ناظر به مقام و موقعیت آنها است، مشخص می نماید و ندهائی را که (با فاصله مکانی یا موقعیتی^۱) به بهشتیان و جهنمیان درمی دهند نقل می نماید. «اعراف» از نظر لغوی به جای بلند و مرتفع یا آنچه به بلندی و ارتفاع رسیده باشد می گویند. مثل پشت اسب که بر آن سوار می شوند، تاج خروس، موج بلند دریا، ابر اوج گرفته، رمل به هوا برخاسته، نوعی گیاه مرتفع^۲ و ...

برخی از مفسرین «اصحاب الاعراف» را مردم متوسط الحال و بلا تکلیفی معرفی کرده اند که به دلیل تساوی اعمال نیک و بدشان در مکانی مابین بهشت و جهنم در حال خوف و رجا باقی مانده و منتظر مغفرت و رحمت الهی هستند. اما با توجه به مقام آنان و گفتگویی که از جایگاهی بلند (اعراف) با یاران بهشت و جهنم دارند، همچنین سیاق سوره

۱. کلمه «ندا» معمولاً به خطاب از فاصله دور گفته می شود. برعکس نجوی که در گوشی صحبت کردن است.

۲. المنجد. ذیل کلمه عرف

که بیش از نیمی از آن درباره رسولان و نقش ایشان در ارتباط با امتشان می باشد، به نظر می رسد «اصحاب الاعراف» پیامبران و اولیاء الهی هستند که نقش واسطه و شاهد داشته همچون سرپرست و راهبر یک اکیپ کوهنوردی که از خط الرأس به سوی قله، ناظر و مراقب همه نفرات و مشرف بر موقعیت هر کدام، برای راهنمایی به سوی قله و هشدار از پرتگاه ها و لغزشگاه ها می باشد، امت را بشارت به بهشت و انذار از عقوبت و عذاب الهی می دهند.^۱

در این آیات دو بار از شناخت (معرفت) اصحاب الاعراف نسبت به یاران بهشت و جهنم سخن می گوید، (و علی الاعراف رجال یعرفون کلاً بسیمیهم - و نادى اصحاب الاعراف رجالاً یعرفونهم بسیمیهم).

هم ریشه بودن «اعراف» با کلمه «یعرفون» قرینه ای است که نام این گروه از همان شناخت و عرفانی که در دنیا و آخرت نسبت به مردم نیک و بد دارند اخذ شده باشد، آیا جز پیامبران و اولیاء الهی که حاضر و ناظر در تمامی صحنه های حق و شاهد عملکرد مردم در اجابت دعوت یا تکذیب و تمسخر آن بودند، می توان برای دیگران، از جمله برای کسانی که اعمال نیک و بد مساوی دارند چنین نقشی قائل شد؟. اینان از یک طرف ندای سلام و درود بر بهشتیان می دهند و از طرف دیگر جهنمیان را به خاطر جمعی (از قدرت و ثروت) که بر آن تکیه کرده و آنچه (مقام و موقعیتی) که بر آن تکبر می ورزیدند مذمت می نمایند و نجات و نائل شدن به بهشت کسانی (مستضعفین و مساکین) را که ملاء و مستکبرین در زندگی دنیائی به دیده تحقیر و تمسخر به آنها نگریسته و هیچگونه شایستگی و شمول عنایت و رحمت الهی را برای آنان قائل نبودند، به رخشان می کشند.

اگر بهشت و جهنم تحقق تلاش های توسعه یافته دنیائی انسان است، آیا نقش انبیاء و سخنشان در دنیا با مؤمنین نیکوکار یا کافران بدکار غیر از ندائی است که در این آیات خطاب به دو طرف از آنان نقل شده است؟

۱. حضرت علی (ع) درباره مردان بیدار دل (ذاکر) که خداوند در تفکراتشان با آنها راز می گوید و در ذات عقلشان با آنها سخن می فرماید و درباره نقش اجتماعی این آگاهان که هدایتگران و منذران جامعه هستند چنین می فرماید:

آنان مانند راهنمایان در بیابان ها هستند که هر که از وسط راه برود راه او را می ستایند و به نجات مرده اش می دهند و هر که راست روی یا چپ روی کند (افراط و تفریط نماید و از تعادل خارج شود) سرانجام نکوهیده چنین راهی برای او بیان داشته و از تباه شدن بر حذرش می دارند. آنها با این اوصاف چراغ های آن تاریکی ها و راهنمایان آن شبهه ها هستند ... بانگ انتقاد و اعتراض در نهی از ناشایسته ها در گوش های غافلان می زنند و فرمان عدالت اجتماعی رانده خود بر آن گردن می نهند و از منکرات نهی کرده خود مقدم بر دیگران از آن دوری می کنند. (خطبه ۲۱۳)

علت اینکه برخی از مفسرین اصحاب الاعراف را انسان‌های بلا تکلیف و متوسط الحالی که میان بهشت و جهنم به امید عفو و رحمت الهی منتظر مانده‌اند معرفی کرده‌اند، عمدتاً به دلیل جمله «لم یدخلوها و هم یطمعون» در انتهای آیه ۴۶ است که آنرا مغایر با تقدم ورود پیروان انبیاء به بهشت قبل از خود آنها دانسته‌اند، درحالیکه منطقی‌تر است ضمیر «هم» (و هم یطمعون) به مرجع نزدیک‌تر خود یعنی «اصحاب الجنة» برگردد، در این صورت معنای آیه چنین می‌شود که «آنها داخل بهشت نشدند مگر به این خاطر که (در زمان حیات خود) امید و طمع به این امر داشتند» و این مفهوم را آیات دیگری که طمع به داخل بهشت شدن را بیان می‌کند تأیید می‌نماید از جمله آیات:

معارج ۳۸ - ایطمع کل امری منهم ان یدخل جنة نعیم.

شعراء ۸۲ - والذی اطمع ان یغفرلی خطیثی یوم الدین

مائده ۸۴ - و نطمع ان یدخلنا رینا مع القوم الصالحین

ثانیاً اگر ضمیر «هم» برخلاف معمول به ضمیر دورتر، یعنی اصحاب اعراف برگردد، در این مورد نیز مطلب قابل توجیه است، همانطور که سرپرست یک اکپ کوهنوردی با حمایت خود افراد را یکی یکی به قله می‌فرستد و پس از اطمینان از سلامت یاران، خود به قله صعود می‌کند، انبیاء نیز که در روز محشر شاهد و ناظر اعمال پیروان از موضعی بلند (اعراف) هستند، پس از شهادت و گواهی به حساب پیروان و خاتمه امر رسیدگی به پرونده آنان وارد بهشت مخصوص می‌شوند.

۴- آیات ۵۰ و ۵۱ - در این قسمت ندای دوزخیان و درخواست آنان از یاران بهشت را برای دریافت آب یا روزی‌های خداداد و پاسخ آنان را در محرومیت این نعمت‌ها برای کافران (طبق حکم الهی) نقل می‌نماید^۱. کافران همان کسانی هستند که با حق‌پوشی و ناسپاسی اساس زندگی خود را به جای دین و شریعت الهی بر بیهودگی و بازیگری بنا نهادند و به جای هدفدار و حق‌طلب و جدی بودن، راه پوچی و پندارگرایی و پستی را پیمودند. اینان با فریفته و مغرور شدن به دنیا، آخرت را فراموش نموده و با لجاجت انکارش کردند. در نتیجه با چنین «نسیان» و نادیده گرفتن، همچون کسی که فراموش و رها شده باشد، از نظر رحمت الهی و عنایات و الطاف او دور گشته و محروم از آب گوارا و روزی‌های بهشت گردیدند.

و نادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء اومما رزقکم الله قالوا ان الله

۱. این محرومیت امری تکوینی است که کافران با تباه ساختن استعدادهای نفسانی خود برای رشد و شکوفائی و آمادگی بهره‌مندی از نعمات بهشتی، خود موجب آن شده‌اند.

حرمهما علی الکافرین الذین اتخذوا دینهم لهواً و لعباً و غرتهم الحیوه الدنیا فالیوم ننجسهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و ما کانوا بآیاتنا یجحدون

۵- آیات ۵۲ و ۵۳ - این دو آیه که به شکل جمله معترضه ای خطاب به پیامبر و ناظر به تکذیب کنندگان کتاب و رسالت او، پس از شرح بهشت و جهنم و گفتگوهای اهل آن آمده است، به نوعی بین زمان حال و آینده آخرت ارتباط برقرار کرده و با نصب العین قرار دادن نار جهنم و عواقب آن، مشرکان را از پشت کردن به کتاب هشدار می دهد.

در این دو آیه با تأکید و تصریح بر این حقیقت که کتاب فرستاده شده برای آنها از روی علم و دانش تفصیل داده شده (همه امور را با تمام جزئیات و جوانب آن تبیین نموده) و سرشار از هدایت و رحمت برای مردم مؤمن است، مشرکان را از اینکه برای ایمان آوردن به آن منتظر تحقق عینی (تأویل) و عده هایش می باشند، مورد مذمت قرار می دهد و اضافه می نماید روزی که حقایق آن تأویل گردد (حساب و کتاب و قیامت تحقق یابد) کسانی که در حیات دنیائی آنرا به بوته فراموشی سپردند، با تأسف و تحسّر خواهند گفت که به راستی رسولان خدا حق را برای ما آوردند (ولی آنرا باور نکردیم و تکذیب نمودیم). اکنون با چنین سابقه ای) آیا از میان شفیعان کسی هست که برای ما شفاعت کند یا (بار دیگر به دنیا) بازگردانده شدیم تا غیر از آنچه می کردیم عمل نمائیم^۱... اما با فناشدن سرمایه عمر و حیات و پایان یافتن مهلت ابتلاء و امتحان دنیائی، کافران در حقیقت «نفس» خویش را که بالاترین سرمایه هستی است بقیمت متاع ناچیز دنیا باخته و در این معامله خسروانی عظیم دیده اند. آنگاه در شرایطی که چشم امید به امداد الهی واهی یا آدمیانی که سرسپرده و مرید و منقاد آنها بودند دارند، اثری از آنچه (در مقابله با توحید و گرایش به شرک) می یافتند نمی یابند (نقش و اثری برای احدی به جز خدا در روز حساب نمی بینند).

و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون. هل ینظرون الا تأویله یوم یاتی تأویله یقول الذین نسبوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون.

فصل چهارم

آیات تکوینی (شناخت ربوبیت در طبیعت)

آیات ۵۴ - ۵۸

آخرین آیات فصل گذشته ناظر به تکذیب کتاب نازل شده بر پیامبر (ص)، یعنی «آیات تشریعی» بود. حال که مشرکان چشم بصیرتشان بر روی آیات کلامی بسته است و در آنچه خدا بر رسولش وحی کرده تعقل و تفقه نمی کنند، باید آنها را متوجه طبیعت پیرامونشان ساخت و «آیات تکوینی» در آسمانها و زمین را برای رؤیت «ربوبیت» الهی نشانشان داد. در این صورت خواهند دید همان پروردگاری که نظام دهنده و مدیر و مدبر آسمانها و زمین است، برای تنظیم روابط در جوامع انسانی و حیات معنوی بخشیدن به آن امر، هدایت و ارشاد بندگان را از طریق ارسال رسل و انزال کتب به عهده گرفته است. به این منظور پس از شرح ناباوری کافران نسبت به کتاب در آیات قبل، در این فصل کوتاه حجت و دلیل را از آفاق طبیعت می آورد تا شاید مکذبین به خود آیند و خالقیت و امر (ایجاد و اداره عالم) را که حیات و حرکت پدیده های پیچیده و عظیم را به وجود آورده ناشی از وحدت ربوبیت (توحید) بدانند^۱

در سه آیه از آیات پنجگانه این فصل، سه اصل اساسی توحید، قیامت و نبوت را به زیباترین وجه و در کمال ایجاز و اختصار بیان کرده است. و در دو آیه دیگر که (به دنبال تبیین مسئله توحید) در وسط آیات قرار گرفته هماهنگ شدن انسان را با نظام جهانشمول توحیدی از طریق «دعا» تعلیم می دهد.

در اولین آیه همانطور که اشاره گردید، «توحید»، یعنی وحدت ربوبیت و یکتائی در «خلق و امر» را از طریق نشان دادن «آفرینش» آسمانها و زمین و ایجاد حرکت منظم و مستمر و مقدر میان آنها (تداوم شب و روز، حرکت ماه و خورشید و ستارگان و تغییرات وضعی و انتقالی آنها که موجب اختلاف درجه حرارت و ایجاد فصول چهارگانه و پیدایش حیات در انواع و اشکال متنوع آن در روی زمین گردیده و نیروی جاذبه و تأثیرات مغناطیسی آنها که موجب جذر و مد دریاها و تحولات شگفت انگیز در جو زمین و میلیون ها فعل و انفعال فیزیکی و شیمیائی حیرت آور دیگر شده است) اثبات نموده و تأکید می نماید «رب»

۱. مشرکان در عین آنکه خداوند را خالق آسمانها و زمین می دانستند، اداره امور خود و دنیای خاکی را واگذار شده به ملائک تصور می کردند و به این ترتیب میان «خلق» و «امر» تفکیک قائل می شدند.

شما همان خداوند «رب العالمین»^۱ است که نه تنها ماه و خورشید و ستارگان، بلکه تمامی موجودات را خلق کرده و تدبیر امورشان را نیز به دست پربرکت و فزاینده خود گرفته است. ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حیثاً و الشمس والقمر و النجوم مسخرات بامرہ الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین.

پس از تبیین مسئله «توحید» به عنوان رأس فوقانی مثلث ایمان، در آیه ۵۷ به رأس دوم آن یعنی قیامت می پردازد و از ارسال بادهای توده های سنگین سحاب را به سرزمین های خشک و تفتیده سوق داده و موجب حیات مجدد طبیعت و خروج انواع گیاهان رنگارنگ می گردند، «خروج» مردگان را از دل خاک (و کذلک نخرج الموتی) و حیات مجدد در یوم البعث را نتیجه می گیرد.

و هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته حتی اذا اقلت سحاباً ثقیلاً سقناه لبلد میت فانزلنا به من کل الثمرات کذلک نخرج الموتی لعلکم تذكرون.

همچنانکه سعدی علیه الرحمه در شعر زیبای خود از گردش ابر و باد و مه و خورشید و فلک و درکار بودن آنها نتیجه: «تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری» را گرفته است، در آیه فوق از حرکت و گردش منظم پدیده های آسمانی، مقصد و مرجع داشتن و هدفدار بودن همه پدیده ها را اثبات می نماید. بادهای با وزش خود بر سینه اقیانوس ها میلیون ها تن ذرات مرطوب هوا را با خود بالا برده، توده های سنگین ابر را صدها و هزاران کیلومتر دورتر به سرزمین های مرده سوق می دهند و حیات و شکوفائی را بشارت می بخشند. انسانها نیز در عصرها و نسل های متعدد، اعمالی را به صورت مکتسبات در وجود خود حمل می کنند تا پس از طی طریق طولانی حیات دنیائی و در هم پیچیده شدن نظام موجود زمینی، نفس مرده خود را به مدد آن آبیاری نمایند. همان دست قدرتی که از خاک خشک و خاموش، با تغییر شرایط فصلی، حیات تازه ای به وجود می آورد، قادر است که با دمیدن در دنیای مرده انسانها بعثت و بیداری دیگری پدید آورد. در این تمثیل و تشبیه، حرکت و سیر طولانی و ثمر دادن نهائی در هر دو پدیده به وضوح قابل درک است و سرانجام در آخرین آیه، سومین رأس مثلث، یعنی نبوت را به زبانی تلویحی تبیین می نماید. در این آیه از زمین پاک

۱. در ابتدا و انتهای این آیه دو بار نام جلاله «الله» را در کنار اسم «رب» قرار داده است (ان ربکم الله الذی... تبارک الله رب العالمین) که پذیرش نظری و عملی این دو نقش، یعنی خلقت را ناشی از الوهیت و «امر» و اداره جهان را ناشی از ربوبیت دانستن (له الخلق والامر) شرط موحد بودن است.

(حاصلخیز و مستعدی) که با نزول باران، نبات با طراوت خود را در چهارچوب قانونمندی الهی که بر طبیعت حاکم است، بیرون می دهد و زمین شوره زاری که با قابلیت اندک نبات ناچیز و مختصری بیرون می دهد، دو نوع عکس العمل در برابر باران رحمت الهی را که همان کتاب نازل شده بر پیامبر می باشد نشان می دهد؛

۱- کسانی که خود را در معرض تعلیمات پیامبر قرار داده و او را تصدیق نمایند به رشد و شکوفائی معنوی می رسند،

۲- کسانی که با خبث طینت، همچون زمین شوره زار، بهره ای از باران رحمت جز محصول خشک و خشن و مختصر بروز نمی دهند.

چنین تشبیه و تمثیلی که نام «تصریف»^۱ بر آن نهاده شده است، بیان کننده آثار نبوت می باشد.

والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکداً کذلک نصرّف الایات لقوم یشکرون.

دو آیه وسط این فصل (آیات ۵۵ و ۵۶) همانطور که قبلاً ذکر گردید، به شکل جمله معترضه ای به دنبال مبحث توحید آمده و هماواز شدن انسان را از طریق دعای پنهانی توأم با تضرع و حالت بیم و امید با جهان هستی و تعبد و تسلیم به پروردگاری که «رب العالمین» است را تعلیم می دهد. در اولین آیه بر تضرع در دعای پنهانی که دلالت بر فرود آمدن از قله کبر و خودپسندی است تأکید می کند و در دومین آیه بر فساد نکردن در زمین^۲ (شهر و دیار) پس از اصلاح آن، و دعای توأم با بیم و امید. که همه اینها از لوازم «محسن» بودن است و چنین صفتی زمینه ساز عنایت و رحمت خداوند بر بنده می باشد.

ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه انه لایحب المعتدین
ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و ادعوه خوفاً و طمعاً ان رحمت الله قریب من المحسنین.

۱. معنای تصریف بیان یک مطلب به حالت های مختلف است تا برای سلیقه ها و استعداد های مختلف قابل درک و فهم باشد. همچنانکه معنای صرف (در صرف و نحو) بیان حالت های مختلف یک فعل است. مثل رفتن، رفتی، رفت ...

۲. فساد بی نظمی و خروج از تعادل و مصلحت است، همانطور که همگی ذرات عالم در مدار معین خود طبق نظم حیرت آوری حرکت می کنند و هیچکدام مرتکب فساد و خروج از مدار نمی گردند، انسان نیز این درس را باید از طبیعت بگیرد و شرایط سالم و صالحی را که خداوند برای زیست او فراهم کرده به فساد و تباهی در روابط مادی و معنوی تبدیل نکند.

فصل پنجم

بخش اول (آیات ۵۹ تا ۹۲)

ادوار پنجگانه انبیاء سلف

این بخش که از ۳۴ آیه تشکیل شده، شرح مجملی است از رسالت پنج تن از پیامبران عظیم‌الشان (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب - علی نبینا و علیهم السلام) که به عنوان اولین معلمین مدرسه ابتدائی، آموزش بنی آدم را در ادوار نخستین رشد او به عهده داشته اقوام معاصر خود را به سوی توحید و تقوی هدایت کرده‌اند.

هرچند منحنی ایمان در بستر زمانی ادوار مورد نظر، رشد محسوس و سیر صعودی قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد، ولی اقوام مذکور (قوم نوح، عاد، ثمود، قوم لوط، مدین)^۱ تماماً به دلیل تکذیب پیامبران و رسالت آنها منقرض و هلاک شدند.

در دوره حضرت نوح علیه‌السلام ۹۵۰ سال تبلیغ، به جز تعداد محدودی که در کشتی به همراه آن حضرت نجات یافتند، بقیه هلاک گشتند، در دوره حضرت هود گویا کیفیت ایمانی‌گروندگان آن حضرت به درجه عالی تری رسیده بوده است که نجات آنها را (نسبت به مومنین دوره نوح) از طریق رحمت ویژه‌ای امتیاز بخشیده است (فانجیناه والذین منه

۱. برخی از اقوام را به نام پیامبرشان ذکر کرده است (مثل نوح و قوم لوط)، برخی را به نام مشخصی معرفی نموده (مثل عاد و ثمود) و برخی را نیز به نام شهری که در آن زندگی می‌کردند (مدین) شناسانده است. پیدا کردن علت این تفاوت‌ها نیازمند تحقیق تاریخی و تدبر در آیات مربوطه می‌باشد.

برحمة منا). در دوره حضرت صالح ظاهراً تعداد مؤمنین به آن حضرت به حدی رسیده بوده است که هویت قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده مستکبرین روی قدرت و زمینه اجتماعی آنها حساب باز می‌کردند و مخاطب سخنان شک و تردید برانگیز خود درباره حقانیت رسالت آن حضرت قرارشان می‌دادند و به استضعاف و بهره‌کشی‌شان می‌کشاندند. درضمن جالب توجه است که جناح مقابل حضرت نوح را تنها «ملاء» نامیده است. درحالی‌که جبهه مقابل حضرت هود را (دوره دوم) «ملاء الذین کفروا» و مقابل حضرت صالح (دوره سوم) را «ملاء الذین استکبروا» ذکر کرده است. حداقل در این سوره نشان می‌دهد که برای نخستین بار در دوران گذشته بهره‌کشی انسان از انسان به شکل جدی و سازمان یافته و پیدایش دو طبقه مستکبر و مستضعف از دوران قوم ثمود شروع شده است.

نکته شایان توجه از نظر رشد کیفی ایمان پیروان حضرت صالح نسبت به ادوار قبل، پاسخی است که در جواب سؤال مستکبرین، دائر بر اینکه «آیا واقعاً شما مطمئنید که صالح از جانب پروردگارش فرستاده شده» می‌دهند و ایمان خود را نسبت به رسالت او تصریح می‌نمایند (انا بما ارسل به مؤمنون) که نشان می‌دهد باور آنها از شخص پرستی بالاتر رفته اصل پیام و رسالت را باور کرده‌اند.

دوره حضرت لوط را در این سوره کاملاً به اختصار و اجمال گذرانده است و نشانه واضحی از کیفیت یا کمیت مؤمنین نمی‌توانیم ببابیم. جز آنکه نجات یافتگان همراه آن حضرت را با صفت «اهل» معرفی کرده است که کاملتر از عنوان «الذین معه» می‌باشد (فانجیناه و اهله...). علاوه بر آن، ظهور ستاره درخشانی به نام ابراهیم که سرسلسله امامت و نمونه کامل انسان برتر است، در همین دوره می‌باشد و لوط (ع) که گویا خواهر زاده آن حضرت به شمار می‌رفت، متأثر از تعالیم این پیامبر عظیم‌الشان بود.

در دوره حضرت شعیب که گویا به دلیل رشد و توسعه کشاورزی و افزایش محصولات زمینی و درختی بیش از مصرف، مسئله مبادله با اشیاء و کالاهای اقوام همسایه مرسوم و تجارت و داد و ستد (و کم‌فروشی و تقلب و تدلیس در معاملات) رونق گرفته بود، تعداد مؤمنین افزایش چشمگیری یافته بود تا جایی که (برحسب متن آیات) مستکبرین احساس خطر کرده و در کمینشان می‌نشستند. و تعداد آنها به حدی رسیده بود که عنوان «طائفه» پیدا کرده در برابر کافران موقعیت به ظاهر مساوی یافته بودند (و ان کان طائفة منکم امنوا بالذی ارسلت به و طائفة لم يؤمنوا فاصبروا...).

علاوه بر آن، مؤمنان به شعیب آنچنان شخصیت و شجاعت یافته بودند که با توکل

به خدا صریحاً علیه فرهنگ و آداب و رسوم شرک آمیز رایج قیام کرده و از آن تبری می جستند. بطوریکه تهدیدِ ملاء مستکبر علیه آن حضرت و پیروانش صریحاً به دلیل همین انتخاب موضع بوده است (آیات ۸۸ تا ۹۰)

※

نکته قابل توجهی که در داستان انبیاء فوق الذکر در آیات بررسی شده به چشم می خورد، ابلاغ رسالت الهی و خیرخواهی و حسن نیت خالص و بی شائبه آنان نسبت به قومشان، علیرغم تکذیب و تهدید آنان، است که با کلمه «نصیحت» در آیات مورد نظر که ذیلاً یادآوری می گردد خاطر نشان شده است^۱،^۲:

آیه ۶۲ (خطاب حضرت نوح به قومش) ابلغکم رسالات ربی و انصح لکم ...

» ۶۸ (« هود ») « و انا لکم ناصح امین »

» ۷۹ (« صالح ») فتولی عنهم و قال لقد ابلغتکم رساله ربی و

نصحت لکم و لکن لاتحبون الناصحین

» ۹۳ (« شعيب ») فتولی عنهم و قال لقد ابلغتکم رسالات ربی

و نصحت لکم فکیف اسی علی قوم کافرین.

※

فصل ۵ (بخش دوم - آیات ۹۳ تا ۱۰۲) نتیجه گیری و عبرت آموزی

در آیات دهگانه این بخش چند اصل را به عنوان جمع بندی و عصاره عملکرد اقوام یاد شده با نظم و ویژه ای بیان می کند که ما برای فهم آسان تر مطلب در استخراج اصول، به جای تبعیت از ترتیب آیات، موقتاً مختصری جابجائی انجام می دهیم، آنگاه آیات را مطابق ترتیب نازل شده خودش مورد نظر قرار می دهیم:

الف - آیه (۹۶) - اگر مردم شهرها ایمان آورده و پرهیزگاری نمایند درهای خیر و برکت از آسمان و زمین بر روی آنها گشوده می شود. ولی چون این حقایق را

۱. جالب اینکه ابلیس هم ادعای «نصیحت» به آدم (ع) می کند و بر حسن نیت خود سوگند هم می خورد (و قاسمها انی لکما من الناصحین) و در این سوره واقعیت و سرانجام این نصیحت دروغین را با نصایح خیر خواهانه انبیاء در کنار هم برای مقایسه و عبرت انسان ها قرار می دهد.

۲. استثناء در مورد حضرت لوط (ع) این اصل رعایت نشده است. همچنین برخلاف انبیاء چهارگانه دیگر جمله «و لقد ارسلنا ... الی قومهم» یا «والی ... اخاهم» که ابلاغ رسالتی را افاده می نماید، تکرار نشده و به جمله «و لوطاً» اذ قال لقومه ... بسنده کرده است. گویا از آنجائی که برنامه آن حضرت متوجه یکی از مفاسد اخلاقی بوده و مبارزه با شرک و بت پرستی در آن مطرح نشده، نام «رسالت» به خود نگرفته است (والله اعلم).

تکذیب می کنند، گرفتار آثار و عوارض عملکرد و دستاوردهای باطل خود شده و از برکات محروم می گردند.

ب - آیات ۹۷ تا ۹۹ - علت تکذیب و خطاکاری مردم، ایمنی و آسودگی است که درقبال عملکرد خود احساس می نمایند. از آنجائی که خداوند در مدت زندگی دنیائی به خاطر امتحان و آزمایش بندگان، به بنی آدم اختیار عنایت کرده و با مهلت و میدانی که معین نموده او را در انتخاب راه آزاد گذاشته است، همین امر موجب غفلت و غرور کافران شده، همینکه می بینند ظلم و جورشان بی کیفر می ماند احساس ایمنی از عذاب دنیائی می کنند و از مکر خدا (تدابیری که علیه گناهکاران و مجازات و عذاب آنها در قوانین حاکم بر جوامع مقرر فرموده) بی‌می به دل راه نمی دهند. درحالیکه صبح و شام در معرض وقوع انواع عذاب‌ها به خاطر عملکرد ناسالم خود هستند.

ج - آیه ۹۳

- خداوند برای هدایت چنین مردمی، رسولانی را به سوی آنها ارسال می دارد، اما مردم شهرها به جای ایمان و تقوی، راه تکذیب و طغیان را طی می کنند، درنتیجه به جای گشایش درهای خیر و برکت از آسمان و زمین (نتیجه طبیعی ایمان و تقوی)، درهای شر و شقاوت به روی آنها باز می گردد و طبق مشیت الهی گرفتار «بأساء و ضراء» (گرفتاری‌ها و پریشانی‌های اجتماعی مثل جنگ و تفرقه، کمبود، گرانی، نابسامانی‌های اقتصادی و فرهنگی و ...) می شوند. چنین آثار و عوارضی در چهارچوب مشیت الهی جز برای تربیت و تنبه بندگان و توبه و بازگشت آنان به راه راست نیست و فرصت و مهلتی به شمار می رود که تا دیر نشده و راه‌های بازگشت به کلی مسدود نگشته، دل‌های زنگار گرفته و به جهل و جرم منجمد شده‌شان منقلب گردیده و از قله غرور و استکبار به زمین «تضرع» و اظهار بندگی به درگاه ربوبی تواضع نمایند.

د - آیه ۹۴

- پس از مرحله «بأساء و ضراء» که از طرف خداوند برای تنبه گناهکاران و بازگشت آنها و دقیقاً به دلیل عملکرد خودشان - دامنگیرشان می گردد، خداوند راحتی و رفاه (حسنه) را جایگزین «بأساء و ضراء» (سیئه) می نماید و مهلت و مدت مجددی مقرر می نماید.

اما مردم شهرها و نسل های بعد، نه تنها به جای تنبّه و عبرت گیری از وقایع و رویدادهای عذاب آوری که بر پدران آنها گذشته، آنرا ندیده می گیرند و به بوته فراموشی اش می سپارند، بلکه چنین عذاب ها و عقوبت هائی را، حوادثی طبیعی که به طور اتفاقی بر پدران آنها گذشته است تلقی می نمایند. آنگاه در شرایطی که روح عبرت گیری و تجزیه تحلیل تاریخی و شعور فهم قوانین حاکم بر هستی از جامعه رخ برمی بندد، عذابی ناگهانی آنها را فرا می گیرد و به انقراض و اضمحلال سقوطشان می دهد.

ر - آیه ۱۰۰ - نسلهائی که جایگزین اقوام و ساکنین شهرها و میراث بر تمدن های منقرض گشته سابق می گردند، به جای عبرت گیری تاریخی از خطاهای گذشتگان و عذابی که بر آنها رفته، باز هم در همان مسیر گام برمی دارند و به این اصل هدایت نمی گردند که آنها نیز در معرض گرفتاری به عوارض اعمال خود قرار دارند و دلشان در مسیر انجمادی قرار دارد که امکان تحول و هدایت پذیری را از دست داده محروم از قدرت درک و فهم گردند.

ز - آیات (۱۰ و ۱۰۲) - این آیات که جمع بندی و عصاره آیات این گروه محسوب می گردد سرنوشت محتوم اقوام و تمدن هائی را نشان می دهد که در برابر رسولانی که برای هدایت آنها به همراه دلائل و معجزات روشن می آمدند، به دلیل از دست دادن استعداد تغییر و تحول قلبی، جز استمرار بر موضع تکذیبی که برخورد نخست اتخاذ کرده بودند، روی خوشی نشان ندادند و به خاطر عدم پایبندی به اصول و مقررات الهی از دایره حریم و حدود الهی خارج گشتند (معنای فسق)

فصل ۵ قسمت ۳ - تجربه امت موسی (ع) آیات ۱۰۳ - ۱۷۶

این بخش که کمی بیش از یک سوم سوره را تشکیل می دهد، تماماً اختصاص به رسالت حضرت موسی (ع) یافته و به تنهائی بیش از دو برابر آیاتی است که برای مجموع پنج پیامبر سابق الذکر آمده است. داستان حضرت موسی در سوره های مختلف قرآن به صورت گوناگون و به تناسب سیاق سوره ها به اجمال یا تفصیل آمده است. در این سوره با صرف نظر

کردن از دوران کودکی و جوانی و حضور آن حضرت در کوه طور، از رسالت او که با حضور در کاخ فرعون و دعوت او آغاز می شود، تا هدایت و رهبری بنی اسرائیل پس از نجات از آل فرعون و عبور از رود نیل سخن می گوید. تفاوت عمده ای که در بیان داستان حضرت موسی نسبت به پیامبران سابق به چشم می خورد، گذشته از شرح و تفصیل آن، نحوه آغاز کلام است؛ ماجرای رسولان پنجگانه گذشته عمدتاً با جملات مشابه: «لقد ارسلنا نوحاً» یا «و الی عاد اخاهم هوداً» شروع می شود. درحالیکه در مورد حضرت موسی (ع) مطلب، با جمله «ثم بعثنا من بعدهم موسی بایاتنا الی فرعون و ملائه...» افتتاح می گردد. حرف «ثم» که اصطلاحاً عطف تراخی نامیده می شود، فاصله زمانی و تغییر روندی طولانی را می رساند. علاوه بر آن، کلمه «بعثنا» که به جای «ارسلنا» در مورد حضرت موسی به کار رفته است، نوعی تحول کیفی و برانگیختگی کمال بخش و نقطه عطف مهم را نشان می دهد که در جوامع انسانی برای قبول ایمان و ارزش های انسانی به وجود آمده است. این تحول را در پیروزی نهائی مؤمنین بر کافران و حاکمیت اولین امت ایمانی بر سرنوشت خویش می توان یافت، در دوران انبیاء سلف همواره مؤمنین در ضعف و ذلت قرار داشته موفق به پیروزی بر مستکبرین نمی گشتند، اما در دوره حضرت موسی قومی اسیر و برده به نیروی صبر و پایداری و با نصرت خداوند مَنان بر بزرگترین نظام استکباری عالم پیروز گشته امتی پدید آمد (بنی اسرائیل) که تا به امروز حیاتش تداوم داشته است.

داستان حضرت موسی در این سوره را همچون پرده های مختلف یک تأثر و نمایش می توان به ۱۱ پرده تقسیم نمود:

۱- آیات ۱۰۳ تا ۱۱۲ - حضور حضرت موسی در کاخ فرعون و محاجه با او و طرح رسالت و ارائه معجزات و عکس العمل درباریان.

۲- آیات ۱۱۳ تا ۱۱۹ - صحنه برخورد حق و باطل در روز موعود و بلعیده شدن مارهای جادوئی ساحران توسط عصای موسی (ع).

۳- آیات ۱۲۰ تا ۱۲۹ - آغاز نهضت توحیدی با ایمان آوردن ساحران به پروردگار عالمین توأم با تهدیدهای شدید فرعون و آزار و اذیت و انتقام های وحشت انگیز او از مؤمنین به موسی.

۴- آیات ۱۳۰ تا ۱۳۷ - گرفتاری های گوناگون آل فرعون به انواع عذاب ها و مصیبت ها برای تنبه و تذکر و تمکین به درخواست حق طلبانه حضرت موسی، برای بردن بنی اسرائیل از مصر، تا مرحله غرق شدن فرعونیان در دریا.

۵- آیات ۱۳۸ تا ۱۴۵ - آزمایش بنی اسرائیل پس از عبور از رود نیل و نجات از آل فرعون و حاکم شدن بر سرنوشت خویش و تمایل فوری آنها به بت پرستی و انحراف از توحید. همچنین عکس العمل حضرت موسی در برابر انحرافات آنها.

۶- آیات ۱۴۶ تا ۱۴۷ - این دو آیه که به شکل جمله معترضه ای در وسط داستان آمده است، دو اصل کلی را که عمومی و ابدی است بیان می کند. این اصول در عین حال که ناظر به قوم بنی اسرائیل می باشد، به گونه ای بیان شده که مستکبرین معاصر پیامبر اسلام را نیز دربر می گیرد و اذهان مستمعین آیات را در زمان نزول، از فضای مجرد یک حادثه مربوط به گذشته، متوجه واقعیات مسائل زمان حال و حاضر می کند تا خود را مخاطب شناخته و از شرح وقایع گذشته تاریخ عبرت گیرند و آنرا چراغ راه آینده قرار دهند.

این دو اصل عبارتند از:

الف - کسانی که به جای تسلیم در برابر حقایق و تواضع و تکریم نسبت به آن، تکبر بی مورد به خرج داده و هیچ آیه و نشانه ای را باور نمی کنند و به جای آنکه از راه رشد استقبال کرده و در آن گام بردارند، گمراهی را پذیرفته و به آن دل می سپارند، به زودی استعداد درک و فهم و شناخت آیات را از دست داده به دلیل تکذیب و غفلت از آنها، از همه نشانه های الهی روگردان می شوند (ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون ...)

ب - به این ترتیب کسانی که نشانه های الهی و رسیدن آخرت را تکذیب می نمایند، در فرآیند جزای عمل، اعمالشان تباه می گردد و تلاش های ایام حیاتشان نتیجه مثبتی برای سرنوشت ابدی شان به بار نمی آورد.

اصل اول کوردلی و نابیناشدن نسبت به نشانه های راه مستقیم را بیان می کند و اصل دوم به بیراهه رفتن و عبث بودن طی طریق و تلاش در راه باطل را، که با هر گامی به جای نزدیک شدن به مقصد، عمل و انرژی مصرف شده به هدر رفته و آدمی را از هدف دورتر می کند.

۷- آیات ۱۴۸ تا ۱۵۶ - شرح ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیاب حضرت موسی (میعاد چهل شبه در کوه طور) و پشیمانی و استغفار آنها و عکس العمل حضرت موسی نسبت به بنی اسرائیل و حضرت هارون. گزینش ۷۰ نفر از بزرگان بنی اسرائیل برای میقات الهی در کوه طور و دعای استغفار و طلب رحمت حضرت موسی برای قوم خویش.

۸- آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ - این دو آیه نیز همچون آیات ۱۴۶ و ۱۴۷ به شکل جمله معترضه ای در وسط آیات مربوط به تاریخ گذشته بنی اسرائیل قرار گرفته و اذهان مستمعین و

تلاوت کنندگان قرآن را متوجه یهودیان معاصر می نماید. از یک طرف آثار پربرکتی را که تبعیت از پیامبر اسلام برای آنها به بار می آورد بیان می کند و از طرف دیگر رسالت جهانی آن حضرت را برای کلیه مردم عالم تصریح می نماید.

۹- آیات ۱۵۹ تا ۱۶۲- در این بخش دو مرحله از زندگی بنی اسرائیل را در بیابان و در شهر توضیحی اجمالی می دهد که در هر دو مرحله مرتکب ظلم و ستم گشتند. در مدت زندگی در بیابان بی آب و علف و سوزان (سینا) خداوند کریم ۱۲ چشمه از دل کوه برای آنها جاری کرد تا ۱۲ تیره بنی اسرائیل آبشخور مستقلی داشته با یکدیگر نزاع نکنند، علاوه بر آن، از آسمان ابر (پرباران) بر سر آنها سایه افکن کرد و برایشان (در نتیجه نزولات جوی) خوردنی گیاهی (مَن = صمغ درخت، ترنجبین یا...) رویاند و همچنین (به دلیل سبز و خرم شدن بیابان و جمع شدن پرندگان) غذائی گوشتی (سلوی) روزی آنها ساخت.

در مرحله اسکان در شهر (بیت المقدس) نیز همه گونه خوردنی بر آنها ارزانی داشت و تنها تواضع و تمکین نسبت به حریم الهی و حدودی را که زندگی اجتماعی در شهر ایجاب می نماید، از آنها طلب نمود. اما متأسفانه این قوم برخلاف این گفتار، مرتکب ظلم و تجاوز شده و گرفتار آثار و عوارض پلیدی ستمکاری خود گشتند.

۱۰- آیات ۱۶۳ تا ۱۶۸- این گروه آیات، داستان زندگی و سرنوشت عبرت انگیز قومی از بنی اسرائیل را شرح می دهد که در کنار دریا از طریق صید ماهی امرار معاش می کردند. یهودیان همچون مسلمانان که روز جمعه را روز عبادت و انجام فرائض اجتماعی (همچون شرکت در نماز جمعه) می شمروند، روز شنبه را بر حسب آداب شرعی خود روز رسیدگی به امور عبادی قرار داده بودند.^۱ به دلیل تکرار چنین سنتی، ماهیان دریا که عادت شرطی شدن از ویژگی های نوعی آنها است، روزهای شنبه بدون بیم و هراس از صید شدن، و با احساس امنیت کامل، گله وار روی آب ظاهر شده، جست و خیز می کردند. چنین منظره ای برای صیادان که روزهای عادی مجبور به تلاش شبانه روزی برای صید محدود و تک تک ماهیان بودند، بسیار تحریک کننده و وسوسه انگیز بود و همین امر به عنوان آزمایشی برای تقوای آنان به شمار می رفت. از یک طرف نگهداری حرمت روز شنبه آنها را از دریا رفتن باز می داشت و از طرف دیگر انگیزه صید آسان و فراوان ماهی ها آنها را وسوسه می کرد.

۱. یهودیان عقیده داشتند همانطور که خداوند جهان را در شش روز آفرید و روز هفتم را استراحت کرد، ما نیز باید روزهای شنبه را تعطیل نماییم.

سرانجام همچون سایر محارم که ابتدا توسط یک نفر یا جمعی محدود حرمت آن شکسته می شود، و پس از ریخته شدن قبح قضیه، سایرین نیز همرنگ منفعت طلبان می شوند، شخص یا اشخاصی تدبیری اندیشیده و با حفظ ظاهر، کلاه شرعی توجیه کننده ای را سرپوش قانون شکنی خود قرار دادند. آنها گویا در روز شنبه ماهیان را با رم دادن دسته جمعی به کانال هائی که در ساحل ایجاد کرده بودند هدایت می کردند و پس از بستن مجاری آب، روز یکشنبه ماهیان را صید می کردند. به این ترتیب با نقض نهانی حرمت روز شنبه، قانون شریعت خود را شکستند (معنای فسق)

در برابر چنین بی تقوایی مزورانه ای، مؤمنین دو نوع عکس العمل نشان دادند، عده ای با انتقاد و اعتراض، به اصطلاح قرآنی «نهی از منکر»، تعدی کنندگان را موعظه می کردند. وعده دیگر علیرغم آنکه مومن بودند و شایسته نبود ملاحظه کاری و عافیت طلبی نمایند، برای توجیه سکوت و بی تفاوتی خود، گروه نخست را مخاطب قرار داده می گفتند چرا کسانی را که محکوم به هلاکت یا عذاب خدائی هستند موعظه می کنید (خود را به دردسر و گرفتاری و خطر می اندازید؟!). پاسخ منتقدین به سؤال محافظه کاران در این دو مطلب خلاصه می شد که اولاً آنها را نهی می کنیم تا عذری نزد خدا (در همرنگ جماعت نشدن و بی تفاوت نبودن در برابر عصیان آنها) داشته باشیم، ثانیاً (از کجا می دانید؟) امکان دارد آنها با همین تذکرات از کار خلاف خود دست بردارند (مؤمن نباید ناامید باشد).

سرانجام پس از آنکه تذکرات ناصحان به بوته فراموشی سپرده شد، عوارض این قانون شکنی (فسق) به صورت بدترین عذاب دامنگیر ظالمان گردید و خداوند نهی کنندگان از بدی را نجات بخشید. در اینجا قرآن تنها از نجات ناهیان، منکر یاد کرده و درباره مؤمنین محافظه کار سکوت نموده است. به نظر می رسد آنها نیز به دلیل سکوتشان که رضایت دادن به عمل خلاف و میدان دادن به خلافکاران محسوب می شود در جرگه ظالمین محسوب شده و عذاب گشته باشند. در آیه اشاره ای به نوع عذاب آنها نشده است، شاید سلطه اشرار و سودجویان و میدان عمل و قدرت یافتن آنها در جامعه که همه ارزش ها و منزلت های اجتماعی را لگدمال می نمایند، خود عذابی بر آنها بوده است (والله اعلم). به هر حال پس از آنکه مردم این جامعه به کلی از آنچه نهی شده بودند سرپیچی و استنکاف می نمایند (بقیه مردم نیز برای عقب نیفتادن از سودجویان در منافع مادی میمون وار مقلد منفعت طلبان می شوند). فرمان الهی برای بوزینه شدن و دور ماندن از رحمت الهی به این قوم صادر می شود. در اینکه آیا واقعاً این مردم از نظر جسمی بوزینه شده و با حرکت قهقرائی در خلقت، به شکل

و هیئت میمون درآمده باشند، جای تأمل است، آیا نمی توان گفت اگر مردمی به جای تفکر و تعقل مستقل، از طریق ابزار شناختی (چشم و گوش و دل) که خداوند به آنها عنایت کرده، میمون وار مقلد اکثریت گردند، از نظر مقام و منزلت انسانی به مرتبه میمون تنزل کرده اند؟! همچنانکه در سوره مائده (آیه ۶۰) نیز کسانی از این قوم را به خاطر تعدی و تجاوز و رشوه خواری و اطاعت از طاغوت ها (آیات ۶۲ و ۶۳ مائده) به بوزینه و خوک و برده و سرسپرده طاغوت تشبیه کرده است.^۱

... من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و عبدالطاغوت در آخرین آیه این قسمت، قانون پروردگار را به شکل بخشنامه ای ابدی برای این قوم به این عبارت اعلام می دارد که: تا قیامت بر این مردم کسانی برانگیخته می شوند (به حکومت و قدرت می رسند) که بدترین عقوب ها و عذاب ها را به آنها بچشانند چرا که پروردگار تو (نسبت به بدکاران) سریع العقاب و (نسبت به توبه کنندگان) غفور و رحیم است. و این درسی و عبرتی است برای بنی آدم که نتیجه طبیعی تعطیل فریضه امر به معروف و نهی از منکر به قدرت رسیدن و سلطه بدکاران و سرکوب حق طلبان خواهد بود.^۱

۱۱- آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱ بی اعتنائی تاریخی بنی اسرائیل به کتاب خویش اولین آیه این بخش کوتاه که به شکل جمله معترضه ای نسل معاصر (دوران نزول قرآن) بنی اسرائیل را مورد نظر دارد، آنها را از این جهت که میراث بر و حامل امانت کتاب بوده ولی دنیاپرستی و مال دوستی را برگزیده و ریاکارانه مادی گرایی خود را توجیه می کنند، مورد مذمت قرار می دهد، درحالی که از آنان به واسطه کتابی که آنرا آموخته و در اختیار دارند پیمان محکمی گرفته شده است که بر خدا دروغ نبسته و مال دوستی خود را توجیه دینی نکنند و بدانند سرای آخرت برای متقین بهتر است.

در دومین آیه، کسانی را که به جای دنیا طلبی، به طور جدی به کتاب خویش متمسک شده، آنرا کتاب راهنمای عمل خویش قرار می دهند و نماز برپا می دارند، مصلح نامیده و بر ضایع نشدن اجر آنان نزد خویش تأکید می نماید.

۱. در آیه ۱۷۶ سوره انعام نیز عالم بی عملی از این قوم را که علم خود را دکانی برای دنیا کرده بود، در مثل به «سگ» تشبیه کرده است.

۱. در نهج البلاغه آمده است که: شما امر به معروف و نهی از منکر را تعطیل می کنید و در نتیجه اشرار بر شما ولایت خواهند کرد. آنگاه برای رفع ظلم آنها دعا می کنید و دعای شما مستجاب نخواهد شد (لنترکون الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلا یتستجاب لکم).

و بالاخره در سومین آیه با بازگشت مجدد به گذشته بنی اسرائیل، بار دیگر وضعیت تهدیدآمیزی را که کوه «طور» نسبت به حیات آنها داشته یادآوری می نماید و چنین وضعیتی را تازیانه ای الهی بر فراز این قوم به شمار می آورد، تا از بیم و هراس آن به طور جدی پایبند تورات بوده احکام آنرا فراموش نکنند و به نیروی «تقوی» و اراده مجهز گردند.

ظاهر هر آیه به گونه ای است که گویا کوه طور از بیخ و بن کنده شده و همچون پاره ابری بر فراز آسمان این قوم معلق گشته است! اما از آنجائیکه خداوند امتناع دارد امور را جز از طریق اسباب طبیعی جریان دهد (ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها) ثابت ماندن کوه بین زمین و آسمان خلاف جاذبه عمومی و مانع رسیدن نور خورشید و نزولات جوئی به زمین می شود، به نظر می رسد بالا بردن کوه بر فراز این قوم که سه بار با جمله: «و رفعنا فوقکم الطور» در قرآن تکرار شده است^۲، حالت نیمه فعال کوه طور و خروج گازهای آتشفشانی بوده باشد که توده های خاکستر گرم را مانند ابری سایه افکن (کانه ظلّه) از فراز شهر عبور می داده و جریان یافتن وسیع توده های مذاب و آتشفشان جدی را همواره در اذهان مردم متحمل الوقوع می ساخته است (والله اعلم)

در هر حال محور اصلی این سه آیه پایبندی جدی به «کتاب» (تورات) و یادآوری دائمی مفاد و عمل به احکام آن می باشد.

فصل ۵ قسمت ۴ آیات ۱۷۲ تا ۱۷۴ (سه آیه) اتمام حجت به بنی آدم در شناخت پروردگار در آیات قبل، از بی ارادگی و عدم پایبندی بنی اسرائیل به کتاب و احکام دینی و روحیه دنیاپرستی و تقلدگری آنها مواردی را متذکر گردیده بود، اینک در این سه آیه با تغییر مخاطب و سیاق مطلب، حقیقت بزرگی را که باید نصب العین همه انسان ها، در همه زمان ها و مکان ها باشد مطرح می سازد و آن آگاهی و شهادت همه انسان ها بر مراحل مختلف خود از ذره ناچیز تا انسان کامل و اشعار فطری آنها بر وجود پروردگاری است که دست قدرت و تدبیر حکیمانه او آدمی را آفریده است، از زمان آدم تا کنون هیچ فردی اعم از کافر و مشرک، با سواد و بی سواد، دهاتی و شهری، پیر و جوان، زن و مرد، را نمی توان یافت که خلقت خویش را به فرشتگان، بت ها، سلاطین و جباران و یا معبودان دیگری نسبت

۲. سوره بقره آیات ۶۳ و ۹۳ و سوره نساء آیه ۱۵۴. در سوره بقره همچون سوره اعراف چنین وضعیتی به عنوان تهدیدی دائمی برای جدی گرفتن مقررات قرار داده شده است (خذوا ما اتیناکم بقوه) و در سوره نساء برای تسلیم و تمکین به قوانین زندگی اجتماعی در شهر که به تعبیر قرآن داخل شدن به باب با حالت سجده می باشد (وادخلوا الباب سجداً).

داده باشد، بنی آدم با آنکه خود را مخلوق خدائی فراتر از بت‌ها و معبودانی که سر بر آستان بندگی آنها سائیده و جبارانی که سرسپرده اراده آنها بوده می‌دانسته، شرط مخلوقیت و بندگی را ادا نکرده همواره رزق خدا را خورده و شکر دیگری را گذارده است.

در نخستین آیه این بخش، مرحله‌ای را به یاد می‌آورد که «پروردگار» ذریه بنی آدم (ذره منتقل کننده نسل انسان و مختصات روحی و جسمی او) را از پشت آنها برگرفت و آدمی را بر نفس خویش شاهد و گواه گرفت (و از فطرت و عقل و ضمیر شاهد بر مخلوق بودن آنها پرسید) آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی انسان‌ها (به زبان حال و إشعار و اعتراف به تکوین خود از عدم به عرصه حیات) گفتند آری بر این امر شهادت می‌دهیم.

خداوند چنین اقرار و اعترافی را (از طریق ابزار شناخت سمع و بصر و فؤاد) از نهاد هر انسانی برگرفته است تا حجت بر آنها تمام شده و روز قیامت نتوانند به دو بهانه زیر متوسل شوند:

۱- نتواند بگوید ما از مراحل آفرینش خویش بی‌خبر بودیم و خالق خویش را نمی‌شناختیم، و به این دلیل بندگی دیگران کردیم.

۲- از آنجائی که هر نفسی به تنهایی با ابزار شناخت مستقل خویش، شاهد مراحل خلقت بوده، نتواند تقصیر انحراف و گمراهی خود را به گردن پدران انداخته، تقلید و تبعیت کورکورانه خویش را از افکار باطل آنان توجیه نماید.

فصل ۵ قسمت ۵ آیات ۱۷۵ تا ۱۷۸ (عالم بی عمل)

این سه آیه که به دنبال بحث و بیان شهود فطری انسان بر خلقت، و شعور درونی او بر وجود «رب» خویش می‌باشد، بر این محور استوار است که شناخت خالق (از طریق ابزار سه گانه آگاهی: سمع و بصر و فؤاد) گرچه لازم است ولی شرط کافی نیست، علم و آگاهی، همچون چراغ، هر چند طریق سعادت را روشن می‌کند، ولی آنچه مسافر را به مقصد نزدیک می‌کند گام گذاشتن به نیروی صبر و تقوی در راه و طی طریق است. در آیات این بخش مثال و مصداق از کسی می‌آورد که نشانه‌ها و آیات زیادی (برای حرکت در راه خدائی) برای او روشن شده بود که می‌توانست به وسیله آن ترفیع مقامی پیدا کند و به درجاتی از قرب الهی

نزدیک شود. ولی او با دنیا پرستی و میل به منافع زمینی، از هوای نفس^۱ پیروی کرد و از حریم و حدود الهی که پوسته محافظی پیرامون نفس انسان می کشد^۲ خارج شد و شیطان نیز او را تعقیب نموده به جای رشد و رستگاری به سرگردانی گمراهیش افکند.

این شخص را، که گویا «بلعم با عورا» بوده و بزرگترین عالم دینی بنی اسرائیل به شمار می رفته، قرآن به خاطر بی اعتنائی یا دلیل دیگری نام نبرده است، همینقدر خواسته است بفهماند که علم و آگاهی به تنهایی برای آدم شدن کافی نیست و عمل خالص و بی شائبه است که انسان را بالا می برد. گرچه این شخص، به ظاهر آگاه به آیات الهی و تصدیق کننده زبانی و چه بسا مبلغ و مفسر آنها بود، ولی چون عملاً مقید به آیات نبود، خداوند او را از جمله «مکذبین» شمرده^۳ و در مقام تمثیل به سگ تشبیه اش کرده است.

در آخرین آیه این بخش به نکته بسیار مهمی اشاره می کند و آن اینکه انسان نمی تواند متکی و مغرور به دانش دینی خود باشد و هدایت را در میزان معلومات و مطالعات تثوریک تصور نماید، بلکه هدایت، موهبتی است الهی و نوری است که خدا بر قلب بنده می تابد. (من یهدی الله فهو المهتدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون)

فصل ۵ قسمت ۶ آیات ۱۷۹ تا ۱۸۳ (نتیجه گیری تاریخی از تجربه امت بنی اسرائیل)

آیات ۱۷۲ تا ۱۸۳ را می توان مجموعه درس و پیامی از داستان بنی اسرائیل و نوعی نتیجه گیری و عبرت آموزی از آن تلقی کرد که خود مشتمل بر سه بخش است؛ بخش اول همان شهادت انسان بر مخلوق بودن خویش و آگاهی از وجود پروردگاری است که او را از ذره ناچیز به انسان آراسته ای تکامل بخشیده است. بخش دوم در صدد القاء این حقیقت است که علم و آگاهی به تنهایی کافی نیست. اثر آیات و نشانه ها باید خویشتن داری و تقوی و پایبندی به حریم و حدود الهی گردد. پس اگر چنین نتیجه ای حاصل نشد و بی بند و باری و لجام گسیختگی نفس مهار نگردید، هدایتی حاصل نشده است. و بالاخره در بخش سوم

۱. معنای لغوی «هوی» سقوط و فرود است (والنجم اذا هوی) و به لغزش نفس آدمی از این جهت که او را تنزل می دهد «هوی» می گویند. به کار بردن این کلمه در برابر رفعا (لن نشاء لرفعنا بها) ظرفیت ویژه ای را افاده می نماید.

۲. معنای کلمه اتسلخ در آیه (فانتسلخ منها ...) پاره کردن پوسته محافظ است. همچون سلاخ که پوست گوسفند را می کند.

۳. ساء مثلاً القوم الذین کذبوا بآیاتنا...

علت این انحراف و راه نجات از آنرا ارائه می دهد. علت انحراف از توحید، غفلت و بی خبری از ابزار شناختی است که خداوند از این طریق بنی آدم را بر چارپایان برتری بخشیده است و غفلتی^۱ که «ذره»^۲ مستعد برای ترفیع به قرب الهی را به قعر جهنم سرنگون می کند

و لقد ذرانا لجهنم كثيراً من الجن والانس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون. اما هدایت و رستگاری همانطور که اشاره شد، در به کار انداختن ابزار روشنی بخش سمع و بصر و فؤاد برای شناخت خالق و تقرب به او است. اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه می توان به خدا نزدیک شد و به سعادت رسید؟ آیه بعد پاسخ این سؤال مقدر را چنین می دهد:

و الله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجرون ماکانوا یعملون.

خواندن خدا با نام های نیکوی او و رها کردن و به حال خود وا گذاشتن کج اندیشان در اسماء او (به جای فراموشی خود و پرداختن به معایب دیگران)، راه آگاهی و بصیرتی است که در برابر گمراهی «غفلت» قرار دارد.

هرچند کثیری از بنی آدم به دلیل به کار نینداختن ابزار سه گانه شناخت، به راه جهنم می روند، ولی هستند گروه همفکر و هم مقصد (امت) که با تقرب به خدا و خواندن او با اسماء نیکویش، نه تنها خود را از لغزشگاه شرک می رهانند بلکه در مقام مقتدا و پیشوا، دیگران را نیز به راه حق هدایت می کنند و با آن عدالت را به پا می دارند:

و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون

در برابر این پیشتازان و سابقین راه حق، تکذیب کنندگان آیات الهی قرار دارند که به تدریج و گام به گام به گونه ای که خود متوجه نیستند گرفتار عواقب عذاب آور اعمال خود می گردند و خداوند حکیم نیز که تدبیرش علیه دشمنان راه حق متین و محکم است، آنها را مهلت و میدان عمل می دهد تا بر گناه خود بیفزایند:

۱. ارتباط بخش اول (شهادت انسان بر خلقت خویش) و جهنمی شدن بسیاری از بنی آدم را در کلمه غفلت که در پایان هر دو آیه آمده است می توان دریافت. آیه (۱۷۲) ... ان تقولوا یوم القیمه انا کنا عن هذا غافلین. آیه (۱۷۹) ... اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون

۲. ارتباط دو آیه ۱۷۲ و ۱۷۹ را در کلمه «ذره» که در هر دو به کار رفته است می توان مشاهده کرد: (۱۷۲) و اذاخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم... (۱۷۹) و لقد ذرانا لجهنم كثيراً من الجن والانس

فصل ششم

(رسول الله (ص) و معاصرین اش)

آیات ۱۸۳ تا ۲۰۲

پس از شرح تاریخی بنی اسرائیل و نتیجه گیری های رهگشای آن، اینک نبوت معاصرین پیامبر (ص) رسیده است تا از گذشته عبرت گیرند و به خود آیند. این فصل خود به سه بخش فرعی به شرح ذیل تقسیم می گردد.

الف - آیات ۱۸۳ تا ۱۸۸ (تبیین مثلث توحید، نبوت و آخرت) - در این قسمت علیرغم اختصار آن، سه موضوع اصلی: توحید، نبوت و ساعت قیامت مطرح شده است. در اولین آیه با عنایت به مسئله نبوت، به گونه غیرمستقیمی از آنان سؤال می کند آیا هیچ فکر نمی کنند کسی که با او مصاحب بوده اند (و با سوابق او از کودکی به خوبی آشنا هستند) جن زده نیست؟ بلکه او جز هشداردهنده آشکاری نمی باشد (اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة ان هو الاذیر مبین). علت اینکه نبوت را مقدم بر توحید و آخرت مطرح ساخته به دلیل قصد مشرکین برای تکذیب پیامبر است تا با نفی او، خود به خود دو اصل دیگر منتفی شده باشد. در دومین آیه نظر آنها را برای شناخت توحید و ربوبیت متوجه ملکوت آسمان ها و زمین و مخلوقات بی شمار خداوند می کند و برای آنکه از خواب غفلت بیدارشان کرده و به تنگ بودن فرصت توبه و بازگشت هشدارشان دهد، اضافه می نماید چه بسا اجل آنها نزدیک باشد. پس اگر این حقایق را باور نمی کنند پس به چه حدیثی (پیام نوینی) پس از آن می خواهند ایمان بیاورند.

اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض و ما خلق الله من شیء و ان عسی ان قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون.

در سومین آیه مسئله ساعت (قیامت) را که مورد سؤال مستمر آنها (برای تکذیب و تمسخر) بوده است مطرح می سازد و برای آنکه علیرغم ساده انگاری و غفلت آنها، عظمت این واقعه را، که دور از دانش و اطلاع پیامبر اکرم نیز می باشد، نشان دهد، به رسول خود فرمان می دهد به آنها بگوید: «علم آن نزد پروردگارم است و کسی جز او آنرا در زمان خودش آشکار نمی سازد. قیامت (همچون میوه ای که به درخت رسیده باشد) در آسمان ها و زمین سنگینی کرده است و جز به صورت ناگهانی (همچون سقوط میوه از درخت یا خروج طفل

از رحم) فرا نخواهد رسید». و بار دیگر برای تأکید عظمت واقعه و با انحصار علم و آگاهی زمان وقوع آن نزد پروردگار، پیامبر را مخاطب قرار داده اضافه می نماید «آنها درباره این موضوع، انگار که کاملاً از آن مطلع هستی، از تو سؤال می کنند. بگو جز این نیست که علم آن منحصر آن نزد خدا است^۱ اما بیشتر مردم به این امر واقف نیستند. همچنین برای آنکه بدانند پیامبر نه تنها اطلاعی از ساعت قیامت ندارد، بلکه جز هشدار دهنده و بشارت دهنده ای برای مؤمنین، مالک نفع و ضرر خویش، جز آنچه خدا مشیت کرده، و مطلع از غیب نمی باشد، اضافه می نماید:

يسئلونك عن الساعة ايان مرسياها قل انما علمها عند ربي لايجليها لوقتها الا هو ثقلت في السموات والارض لاياتيكم الا بغتة يستلونك كانك حفي عنها قل علمها عندالله و لكن اكثر الناس لايعلمون.

قل لا املك لنفسي نفعاً ولا ضرراً الا ما شاء الله ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسنى السوء ان انا الانذير و بشير لقوم يؤمنون.

ب. آیات ۱۸۹ تا ۱۹۸ (شرک و ناشکری)

پس از تبیین مثلث توحید، نبوت و آخرت، در این بخش از آیات نشان می دهد که زمینه های شرک و ناشکری چگونه از همان زمان انعقاد نطفه آدمی شکل می گیرد و چگونه زن و مردی که به لطف و کرم خدا با یکدیگر مانوس و مألوف گردیده و به جاذبه و عشقی که او عنایت کرده با هم همبستر می شوند، علیرغم آنکه در تمامی مراحل رشد و کمال جنین دست دعا و نیاز به سوی خالق دراز می کنند و با او عهد می کنند که اگر فرزند صالحی (سالم و بی عیب و نقصی) به آنها عنایت کند از جمله شاکرین خواهند بود، همینکه فرزند صحیح و سالمی به آنها عطا می کند، به جای شکرگزاری خالق مهربان و تربیت فرزند در راه

۱. در آیه ۱۸۷ در جواب «یستلونک» مشرکین درباره ساعت قیامت، دو بار علم آنرا منحصر به خدا نسبت داده است، با این تفاوت که بار اول آنرا نزد «رب» خود سراغ می دهد (قل انما علمها عند ربي) و بار دوم آنرا نزد الله (قل انما علمها عندالله). علت چنین تفاوتی در این است که در ابتدای آیه مسئله حرکت و زمان و فعل و انفعال و دگرگونی مطرح است که امری است مربوط به تدبیر حکیمانه نظام دهنده عالم، که به صفت «رب» معرفی می شود. ولی در انتهای آیه که تنها مسئله مرجعیت این علم مطرح است نام «الله» به کار رفته است.

ایمان و عمل صالح، علل و عوامل دیگری را نیز در کنار خدائی که برتر و متعالی از هر گونه شرک است، مؤثر در حیات و زندگی او تصور کرده به جای تعبد و تسلیم خالصانه به درگاه خالق، او را آلوده به فرهنگ شرک و بت پرستی و آماده تسلیم و تمکین به جباران و حکام سلطه گر و زورگو می نمایند^۱. بت هائی که نه تنها قدرت خلق کردن ندارند، بلکه خود مخلوق بوده توانائی یاری دیگران، و حتی خودشان را نیز، ندارند.

در این مجموعه آیات، یکبار خواندن خدا (دَعَاَ اللَّهَ) به کار رفته و هفت بار خواندن غیر خدا (تقریباً در هر آیه یک بار). چنین تأکید و تمرکزی باید مورد توجه و تدبر قرار گرفته اهمیت کلیدی کلمه «دعا» (خواندن) برای تلاوت کننده روشن گردد. انسان از آنجائی که موجود محتاج و ضعیفی است، برای دفع ضرر و جلب منفعت، فطرتاً نیازمند پناه بردن و خواندن (دعا) معبود و معشوقی است که فقر و نیاز جسم و جان خویش به آستان انس او عرضه کند و درد دل خویش با او نجوی نماید. اما به جای آنکه از خالق مهربان که خبیر و لطیف و دانای به نیازهای او است، درخواست نماید، بت های بیجان یا بندگان امثال خود را می خواند و سرسپرده و بنده آنها می گردد.

ج- آیات ۱۹۹ تا ۲۰۲ (شیوه برخورد با مشرکین)

پس از تبیین علل شرک و ناسپاسی بیشتر مردم و خواندن خدایانی خیالی و باطل، در این بخش از آیات، وظیفه و تکلیف پیامبر را در برابر چنین مردمی روشن می سازد، از آنجائی که دنیا دار امتحان و آزمایش است و خداوند مهلت و مدت معین و میدان مقدری برای جولان مرکب اختیار به آدمی بخشیده است، رسول اکرم در آنچه مربوط به روابط بنده با خدا است نمی تواند متوسل به اکراه و اجبار گردد. بنابر این چاره ای ندارد جز آنکه طریقه عفو و بخشش پیش گرفته به نیکوئی امر کند و از روبرو شدن و درگیری با جاهلان^۲ اجتناب نماید.

خذالعفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین.

۱. این مسئله ای نیست که منحصر به گذشته باشد، در زمان حاضر نیز کمتر خانواده ای را می بینیم که در تعلیم و تربیت و تفریح و تحصیل و ازدواج و شغل و ... فرزندان شان، منحصر اوضاع خدا و خواسته او را در نظر داشته باشند و خوشبختی فرزندان را در شغل و حرفه پر درآمد و خانه و زندگی و اتومبیل آبرو مند و ... ندانسته در هر تصمیمی برای آینده فرزند مصلحت اخروی او را مدنظر داشته باشند.

۲. معنای «اعرض عن الجاهلین» برخلاف آنچه در ترجمه های قرآن نوشته می شود، روگرداندن از آنها نیست. بلکه به دلیل حرف اضافه «عن» که معنای فعل را برعکس می کند، رودررو نشدن، معترض نگشتن، موضع گیری نکردن و به حال خود رها کردن می باشد.

اما به دلیل آنکه وسوسه و تحریک شیطان برای اخلال و ایجاد فساد در رفتار و مناسبات آدمی همواره مانع چنین خویشتن داری و گذشت می شود، در آیه بعد توصیه می نماید که «هرگاه از طرف شیطان وسوسه تحریک آمیزی برای اخلال صورت گرفت به خدا پناه ببر که او بسیار شنوا و دانا است».

و اما یترغنک من الشیطان نزع فاستعذ بالله انه سمیع علیم.
و آنگاه برای آنکه نتیجه و اثر چنین پناهندگی و شیوه صاحبان اراده و تقوی را در برخورد با این تحریکات نشان دهد اضافه می نماید:

ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون.
متقین وقتی در معرض وسوسه شیطان (که دائماً در اندیشه و قلب گردش - طواف - می کند و از فکر و خیال خارج نمی شود) قرار می گیرند متذکر خدا و صفات و ارزش های الهی می شوند و همینکه اندیشه شان به افق بالاتری از دنیا و درگیری های شخصی عروج کرد، همچون کوهنوردی که از قله بلند سر به فلک کشیده بر خاکیان نظر می کند، به سرعت بینای حقایق و حکمت های متعالی در روابط اجتماعی گشته به نیروی عقل بر احساسات و انگیزه های انتقام جویانه خود فائق می آیند.

و برعکس، کسانی که خدا را برای پناه بردن به درگاهش نشناخته اند، در کشمکش ها و جدال ها و درگیری های فردی و اجتماعی، تحت تأثیر تحریکات و القائات شیطان صفتان، که روابط برادرانه با آنها دارند (و اخوانهم ...) قرار می گیرند و آنها نیز در ادامه جدال و خصومت و کشیدن به وادی گمراهی و سرگردانی امدادشان می نمایند^۱ و هرچند این دعوا به درازا کشد کوتاه نمی آیند^۲ (دست برنمی دارند):

و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لایقصرون

۱. منظور از کلمه «یمدونهم»، کش دادن و تداوم بخشیدن به عمل است.

۲. حرف «ثم» در «ثم لایقصرون» فاصله زمانی درازی را افاده می کند و کلمه «یقصرون» که به حالت مضارع آمده به همان معنای اقتصار و کوتاه آمدن است.

فصل هفتم

آیات ۲۰۳ تا ۲۰۶

جمع بندی نهائی و نتیجه گیری

آیات انتهائی سوره که عنوان نتیجه گیری از متن و مضامین مختلف آنرا دارد، در حقیقت بازگشتی است به آیات ابتدائی سوره که جنبه مقدمه سازی و پیش درآمد داشته از نزول کتاب و تبعیت از آن سخن می گوید. بار دیگر آیات مذکور را مورد نظر قرار می دهیم و با آیات انتهائی سوره مقایسه می نمائیم:

المص کتاب انزل الیک فلا یکن فی صدرک حرج منه لتنذر به و ذکری للمومنین اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلاً ما تذکرون.
همانطور که ملاحظه می شود، در اولین آیه، هدف از نزول کتاب را هشدار به گمراهان و تذکر و یادآوری مؤمنین شمرده پیامبر را از اینکه (به خاطر تکذیب و تمسخر کافران) دچار دلتنگی گردد تسلی و دلداری می دهد.

در اولین آیه آخرین بخش سوره نیز نوع تکذیب و تمسخر آنان را درباره قرآن، به دلیل فاصله زمانی میان نزول آیاتش، ساخته پرداخته و جمع آوری شده شخص پیامبر در فرصت های حاصله، نقل می نماید (و اذا لم تأتهم بایة قالوا لولا اجتبیتهما) و به پیامبر فرمان می دهد به آنها تصریح نماید «من جز تبعیت از آنچه از طرف پروردگارم بر من وحی می شود از جانب خود توانائی تلاوت آیه ای ندارم (انما اتبع ما یوحی الی من ربی) و این کتاب (که آنرا ساخته پرداخته بشری می دانید و به آن پشت می کنید) بصیرت و بینشی از جانب پروردگارتان (برای شناخت راه از چاه) و هدایت و رحمت برای مردمی است که ایمان بیاورند». (هذا بصائر من ربکم و هدی و رحمة لقوم یومنون). جالب اینکه این بیان شرح و

تفصیلی است بر همان هدفی که در ابتدای سوره از نزول کتاب (انذار و تذکر) بیان داشته بود، کسانی که باید «انذار» داده شوند، نیازمند «بصائر» هستند تاخیر و صلاح خود را به روشنی ببینند و به نجات خویش همت گمارند. و مؤمنینی که باید تذکر داده شوند (و ذکرى للمؤمنين)، این تذکر هدایت و رحمتی برای آنان خواهد بود (هدی و رحمة لقوم يؤمنون).

در دومین آیه مقدمه سوره، مؤمنان را بر پیروی از آنچه پروردگارشان نازل کرده و احتراز از پیروی اولیاء دیگری که به جز خدا برای خود اتخاذ می نمایند، علیرغم آنکه پندگیرندگان اندک اند، دعوت می نماید (اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قليلاً ما تذکرون) و در دومین آیه مؤخره سوره دستور استماع قرآن و سکوت کردن هنگام قرائت آن داده میشود (و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون).

گوش فرادادن به قرآن و سکوت توأم با تفکر در برابر آیات منقلب کننده آن، آدمی را از خواب غفلت و بی خبری بیدار کرده، از خوف و خشیت مقام ربوبی از جان و دل به توبه و تضرع می کشاند. در چنین مقام و موقعیتی، هر قدر قرب بنده به محبوبش بیشتر و آتش وصالش سوزنده تر باشد، از برج استکبار و منیت های شیطانی به زمین تواضع و فروتنی فروتر آمده، همچون کسی که لذت حضور^۱ را چشیده باشد، یکسره به تعبد و تسبیح مشغول می گردد و با تمام وجود او را سجده می نماید. بدینگونه سوره اعراف پس متوجه ساختن اندیشه ها به قرآن و آیات بصیرت بخش آن، با توصیه به دعای درونی و تعبد و تسبیح و سجده ختم می گردد:

وادر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل ولا تکن من الغافلین ان الذین عند ربک لایستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون.

۱. اصلاح «عند ربک» بیش از آنکه نزدیکی «مکان» را برساند، «مقام» و موقعیت را افاده می نماید. از آنجائی که خداوند جا و مکان خاصی ندارد که فرشتگان به او نزدیک شده باشند، در آیه فوق، که مشابه آن در آیات دیگری که ذیلاً اشاره می گردد تکرار شده است، حضور و تقرب به مقام الهی را نشان می دهد. در چنین مقامی که مخصوص ملائک است، هر قدر تقرب بیشتر باشد تواضع و تسلیم افزون می گردد. هر چند ظاهر آیات اشاره به مقام ملائک دارد ولی دور از ذهن نیست که انبیاء و اولیاء و مخلصینی از پیروان آنها، به طور نسبی و به درجاتی بر حسب مقام خود به این حضور ناثل شده باشند.

فصل ۳۸ - فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یשמون.
انبیاء ۱۹ - وله من فی السموات والارض ومن عنده لایستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون یسبحون اللیل والنهار ولا یفترون.

ارتباط سوره‌های اعراف و انفال (۸ و ۷)

چند آیه انتهایی سوره اعراف و آیات ابتدای سوره انفال مشخصاً در معرفی مؤمنین حقیقی و راهنمایی و ارشاد آنها است. اگر این نشانه را درست فهمیده باشیم می‌توانیم بگوئیم مرز میان دو سوره با دروازه «نشانه‌های ایمان» گشوده شده و این دو سوره (همچون دو کشور) با جاده عریض «ایمان» با یکدیگر ارتباط و اتصال پیدا می‌کنند. آیات انتهایی سوره اعراف از: تقوی، ذکر، پیروی از وحی، استماع قرآن، یاد درونی خدا با حالت تضرع و ترس، عبادت، تسبیح، سجده و ... یاد می‌کند و آیات ابتدای سوره انفال نیز از: تقوی، اصلاح روابط درونی، اطاعت از خدا و رسول، ذکر خدا، افزایش ایمان با تلاوت آیات، توکل، صلوة و انفاق سخن می‌گویند که در هر دو دسته نشانه‌ها معادل و مشابه هستند و حکایت از یک روح و راه هدایت می‌کنند.

نشانه‌هایی را که در انتهایی سوره اعراف از مؤمنین داده، و توصیه‌های ارشادی آنان را می‌توانیم به صورت ذیل خلاصه نمائیم:

- ۱- متقین (مؤمنین با اراده و مسلط بر نفس) وقتی در معرض وسوسه‌های شیطانی قرار می‌گیرند، خدا را به یاد می‌آورند و همان‌دم بصیرت و بینائی پیدا می‌کنند.
- ۲- منحصرأ باید از وحی (قرآن) تبعیت کرد که این کتاب، بصیرت‌هایی از جانب پروردگار و هدایت و رحمتی برای مؤمنین است.
- ۳- به هنگام قرائت قرآن باید گوش (دل) بدان فرا داد و سکوت کرد تا (با فهم و تدبر و عمل به آن) مورد لطف و رحمت حق واقع شد.
- ۴- پروردگار را در دل خود با حالت تضرع و ترس (از عمل خود و مقام او) به آرامی و بدون بلند کردن صدا باید در بامداد و شامگاه یاد کرد و از غفلت و بی خبری دوری نمود.
- ۵- (باید دانست) کسانی که نزد پروردگاراند (فرشتگان و انبیاء و اولیاء مقرب) از اظهار تعبد و بندگی به درگاه خدا تکبر ندارند (این را نه مایه ذلت، که موجب عزت خود میدانند) و یکسره او را منزّه از نقص و غیب می‌شمارند (تسبیح) و با تمام وجود تسلیم و دراختیار او هستند (سجده).

اینک نشانه‌هایی را که در مقدمه سوره انفال از مؤمنین ارائه داده، فهرست می‌نمائیم تا

با مقایسه آنها وجوه مشترک و محور متصل کننده دو سوره بهتر شناخته گردد. قابل توجه است که در همین مقدمه کوتاه، موضوع «مؤمنین» با جملات: ان کنتم مؤمنین، انما المؤمنون، اولئک هم المؤمنون حقاً، ان فریقاً من المؤمنین، تکرار شده است که نشانه تمرکز و تأکید آن روی این کلمه کلیدی می باشد:

۱- (به جای توجه به غنائم دنیائی) باید تقوای الهی را در نظر داشت و به اصلاح روابط میان مسلمانان و اطاعت از خدا و رسول پرداخت.

۲- تنها کسانی را می توان مؤمن دانست که هرگاه خدا یاد شود دلشان (از گناهان خویش و مقام او) به لرزه و اضطراب آید و هرگاه بر آنها آیات او تلاوت گردد، ایمانشان افزوده گردد (حالت رشد و پذیرش دائمی، در برابر حالت ایستائی و رضایت از خود) و بر پروردگارشان (در برابر مشکلات و موانع) توکل نمایند.

۳- کسانی که نماز را به پا می دارند (احیاء این فریضه یا حضور قلب و شرایط آن) و از آنچه روزی داده شده اند، انفاق می نمایند.